ارگان عقیدتی ـ سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

ضمیمهٔ آرمان مستضعفین شماره ۳۸

• پرسش و پاسخ (۵)

"خلق ـ امپریالیسم" یا "کار ـ سرمایه"؟

کدام را عمده میدانید؟

• خلق کرد، هژمونی، ودولت مرکزی

۲۰ ریال

پرسش و پاسخ ۵

پرسش شماره (۵)

این امر مسلمی است که اولین مرحلهٔ مبارزهٔ خلق ما مبارزهٔ ضد استبدادی بود که با سقوط رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب توده ها در ۲۲ بهمن ۵۷، این مرحله سپری شد. با سقوط استبداد و فرا رسیدن دوران جدید مبارزهٔ توده ها، این سئوال در برابر تمامی نیروهای سیاسی و نیز هیئت حاکمه قرار می‌گیرد که "آیا در این دوران تازه، میبایست بر تضاد خلق ـ امپریالیسم تکیه کرد و یا کار ـ سرمایه ؟". بعبارت روشنتر آیا باید به یک مبارزهٔ فوق طبقاتی و ضد امپریالیستی مبادرت ورزید و یا یک مبارزهٔ طبقاتی و ضد استثماری؟. برخی گروهها تضاد کار ـ سرمایه را عمده میکنند و حتی در کادر آن، مبارزهٔ قهر آمیز و مسلحانه را نیز تجویز می‌نمایند. برخی دیگر هم تضاد خلق ـ امپریالیسم را عمده می‌کنند و یک چنین مبارزه ای را نیز از دیدگاه خود تعریف و تشریح می‌نمایند.

در این رابطه، آیا شما در مقطع کنونی به یک مبارزهٔ طبقاتی و ضد استثماری در کادر تضاد کار ـ سرمایه معتقدید و یا به یک مبارزهٔ فوق طبقاتی و ضد امپریالیستی در کادر تضاد خلق ـ امپریالیسم؟ درهر صورت، دیدگاه خود را بروشنی بیان کنید و هر کدام را که تجویز می‌نمائید بگوئید چرا؟ و نیز کیفیت آن را مطرح سازید.

پاسخ شمارهٔ (۵).

اگر نگوئیم که این مساله یکی از بزرگترین و مهمترین مسائلی است که در طول تاریخ مبارزات بشر مطرح شده و همواره از اهمیت خاص برخوردار بوده است، باید بگوئیم که لااقل از زمانی که مبارزات بشری شکل کلاسیک پیدا کرده (یعنی از بعد از انقلاب اکتبر روسیه)، این مساله اساسی ترین سئوالی بوده است که در مقابل مبارزین مردمی وخلقی جهان گرسنه طرح میشده است که آیا یک مبارزهٔ طبقاتی را دنبال کنند و یا یک مبارزهٔ فوق طبقاتی را؟

از پس از انقلاب اکتبر روسیه، همانگونه که گفتیم، طرح این سئوال یک صورت حادی پیدا کرده و پاسخی که مبارزین بدان میداده اند، سرنوشت کلیهٔ انقلابات نوین جهان گرسنه را تعیین مینموده است. مبارزاتی که در کادر تضاد خلق ـ امپریالیسم شکل میگرفته، اغلب یک چهرهٔ ناسیونالیستی داشته (بویژه از پس از جنگ دوم جهانی)، نظیر مبارزات سوکارنو، مصدق، ناصر، آلنده، نکرومه و ... مبارزاتی هم که بر مبنای تضاد کار ـ سرمایه پدید میآمده، عموما "چهره‌ای سوسیالیستی پیدا میکرده است. مثل همان انقلاب اکتبر یا انقلاب چین، ویتنام و ...

در مبارزات دستهٔ اول، آنچه بوضوح مشهود است این استکه تضاد خلق ـ امپریالیسم، در برابر تضاد کار ـ سرمایه عمده نشده بلکه اصولا "تضاد دوم در مسیر این مبارزات بفراموشی سپرده شده است بطوریکه حتی بصورت تضاد اصلی هم در مقابل تضاد عمده (خلق ـ امپریالیسم) مطرح نگشته. اما در مبارزات دستهٔ دوم، مساله شکل دیگری پیدا کرده و آن اینکه تضاد کار ـ سرمایه در مقابل خلق ـ امپریالیسم عمده شده است. یعنی دسته دوم، هیچکدام از این دو تضاد را بفراموشی نسپرده‌اند. بلکه آمده‌اند و یکی را عمده (کار ـ سرمایه) و دیگری را اصلی (خلق ـ امپریالیسم) گرفته‌اند.

با توجه به این دو دیدگاه متفاوت استکه مشاهده می‌کنیم عملا "، دو انحراف بزرگ در تاریخ مبارزات بشر پدید آمده است. انحراف اول را ناسیونالیستهایی که بدون توجه به مبارزهٔ طبقاتی، یک مبارزهٔ فوق طبقاتی را دنبال میکرده‌اند، بوجود آورده‌اند. افرادی چون مصدق، سوکارنو، آلنده و ناصر، علیرغم آنکه مبارزه‌اشان از یک اصالت مردمی برخوردار بوده و بسیار ارزشمند و قابل تقدیر است اما بخاطر آنکه در چارچوب ایدئولوژی ملی (ناسیونالیسم)، ایدئولوژی طبقاتی (سوسیالیسم) را مطرح نمیساخته‌اند، نهایتا "نتوانستند در مقابل دسیسه ها و توطئه‌های امپریالیسم تاب بیاورند و همگی توسط ضرباتی که از درون بر آنها وارد شد از پای در آمدند و مبارزاتشان به شکست انجامید.

انحراف دوم هم از سوی سوسیالیستهایی پدید آمد که به عمده بودن تضاد خلق ـ امپریالیسم در برابر تضاد کار ـ سرمایه باور نداشتند و بسیار بیشتر از آنچه که به مبارزه فوق طبقاتی تکیه داشته باشند، بر مبارزهٔ طبقاتی متکی بودند. بعنوان مثال، در زمانیکه مصدق دارد با امپریالیسم انگلیس مبارزه میکند و آنرا دشمن عمده بشمار میآورد، می‌بینیم که حزب توده بر تضاد کار ـ سرمایه تکیه می‌کند و میگوید که باید مبارزهٔ طبقاتی صورت بگیرد و به این ترتیب، پشتیبانی خود را از مصدق قطع میکند و در مقابل وی موضع میگیرد. درست استکه کار مصدق اشتباه بوده که بطور یکجانبه و مطلق، بر تضاد خلق ـ امپریالیسم تاکید میورزیده است، اما کار حزب توده نیز کاملا "اشتباه و خیانت آمیز بوده که در آن شرائط حساس و بحرانی، بر تضاد کار ـ سرمایه تکیهٔ صرف میکند و با بفراموشی سپردن امپریالیسم انگلیس، عملا "در جبههٔ وی قرار می‌گیرد، مثال دیگر در مورد لنین و دیدگاه وی درباره رضا خان است. لنین از آنجا که در چارچوب عمده بودن تضاد کار ـ سرمایه مسائل را تجزیه وتحلیل میکند، رضاخان را نمایندهٔ بورژوازی ملی بحساب میآورد و بدون در نظر گرفتن وابستگی او به امپریالیسم، به پشتیبانی از وی برمیخیزد و میگوید که حکومت وی، باعث رشد بورژوازی و فراهم گشتن زمینهٔ مساعد برای تحقق سوسیالیسم میگردد و لذا مترقی است! خیانت اپورتونیستها در داخل سازمان مجاهدین خلق که منجر به ضربهٔ ۵۴ ـ ۵۳ و متلاشی شدن سازمان گشت، نیز از یک دیدگاه، در همین رابطهٔ عمده کردن کار ـ سرمایه تحلیل میشود زیرا که آنها معتقد بودند با این کار خود، میخواهند سازمان را پرولتریزه کنند تا با جامعهٔ پرولتریزه شده، همفاز

گرد د۱۱ لشگرکشی کوبا به اریتره ، برخورد ، فاشیستی استالین با تروتسکی و دو بچک ، و نیز حملهٔ اخیر شوروی به افغانستان و تضادآن با تیتو و . . . نیز همه وهمه در همین چار چوب قرار میگیردو تحلیل میشود .

بهرحال مبارزات پس از انقلاب اکتبرچه در صورت ناسیو نالیستی وچه در صورت سوسیالیستی اش ، همواره در برابرتضاد خلق ــ امپریالیسم یا کار ــ سرمایه؟ یک حالت افراط و تفریط داشته‌اند . یاضدامپریالیستی و فوق طبقاتی بوده‌اند اما طبقاتی و ضد استثماری‌نبوده‌اند . و یا طبقاتی وضد استثماری بوده‌اند ، اما جنبهٔ ضد امپریالیستی و فوق طبقاتی اشان ضعیف بوده و یا اصلا" چنین جنبه ای نداشته‌اند .

برای اولین بار ، مبارزات مائو در چین بود که توانست تا حدی یک شکل اصولی به این تضادها بدهد که البته وی نیز با زمینه سازی برای پیدایش تئوری سه‌جهان ، دچار انحراف بزرگتری شد وهمهٔ بافته های خویش را پنبه کرد . انقلابیون چین با دو دشمن بزرگ‌روبرو بودند . یکی امپریالیسم ژاپن (دشمن خارجی ، تضاد خلق ــ امپریالیسم) بود و دیگری‌چیانکای چک (دشمن داخلی ، تضادکار ــ سرمایه) . در مقابله با این دو دشمن ، ابتدا انقلابیون چین به یک‌حالت تفریطی‌افتادندو گفتند که تا تضاد داخلی با چیانکای چک حل نشود ، مبارزهٔ ضد امپریالیستی با ژاپن به‌پیروزی‌نخواهد رسید . بر اساس این ایده ، چندین سال به نبرد داخلی پرداختند اما در نهایت ، امپریالیسم ژاپن که از رشد تضادهای داخلی مسرور گشته‌بود ، آنها را شکست داد . پس از آن ، در مرحلهٔ دوم ، این انقلابیون به اشتباه خویش پی بـردند و تصمیم گرفتند که با چیانکای چک برعلیه دشمن مشترک خارجی وحدت کنند . در این مرحله نیز آنها آنچنان‌با چیانکای چک نزدیک شدند که تضاد کار ــ سرمایه را در مقابل تضاد خلق ــ امپریالیسم بفراموشی سپردند (حالت افراطی) . سرانجام مائو با نوشتن مقالهٔ "دربارهٔ تضاد" ، این مساله را برای‌نخستین‌بار مطرح ساخت که‌باتضادکار ــ سرمایه ، میبایست درعین عمده بودن خلق ــ امپریالیسم برخورد شود . یعنی که نه مبارزهٔ فوق طبقاتی میبایست بدون مبارزهٔ طبقاتی صورت بگیردونه این یکی بدون آن یکی . بلکه‌مبارزهٔ فوق طبقاتی در عین اینکه باید هدف عمدهٔ انقلابیون چین باشد ، میبایست مبارزهٔ طبقاتی را هم‌در بطن خود داشته باشد . اینچنین بود که‌برای‌اولین مرتبه ، طرح عمده بودن تضاد خلق ــ امپریالیسم واصلی بودن تضادکار ــ سرمایه در برابر آن ، توسط مائو عنوان شد .

۱ ــ تحلیل عمـده بودن خلق ــ امپریالیسم در مقابل کار ــ سرمایه از دیدگاه ما .

در بررسی این مساله که آیا بطور کلی باید به یک مبارزهٔ فوق طبقاتی و ضدامپریالیستی پرداخت یابه یک‌مبارزهٔ طبقاتی و ضد استثماری؟ ما میبایست قبل از هر چیز این نکته را روشن کنیم که "درد اصلی توده ها چیست؟ ودر مبارزهٔ خویش ، ما باید به چه چیزی اصالت بدهیم ؟ . "

بویژه از پس از انقـلاب صنعتی وانقلاب کبیر فرانسه که بوروژازی برفئودالیسم حاکم گشته‌و شکل نوین استعمار که مبتنی بر استثمار و سوداگری‌وغارت و چپاول توده ها و سرمایه اندوزی است ، پدیدآمده ، درد اصلی توده‌هارا در سراسر جهان بخصوص درجهان گرسنه ، "استثمارشدید" تشکیل میدهد . امروزبزرگترین و مهمتریـن تضاد حاکم برمبارزهٔ خلقهای‌جهان گرسنه ، تضاد استثمارگرواستثمار شده ، وغارتگر وغارتشده است . امروز ، آنچه بیش از همـه فلاکت و بیچارگی و تیره روزی را برای خلقهای استعمارشده‌به ارمغان آورده است ، تضادها و شکاف های عمیق طبقاتی و فاصلهٔ غیر قابل تصور "جهان سیر وجهان گرسنه" است . امروزدیگرسزارها ، چنگیزها ، فرعون‌ها ، آتیلاها وقیصران وکسرایان برسرنوشت توده‌ها حکومت نمیکنند ، بلکه امـروز ، شرکت های بزرگ چند ملیتی وکمپانی های عظیم نفتی و بانکهای غارتگر امپریالیستی و تراستها وکارتل های بین المللی هستند که‌بر سرنوشت توده‌های‌محروم و تحت ستم واستثمار شده حکومت میکنند . این استکه امروز بزرگترین تضاد حاکم بر جهان ، تضاد سیروگرسنه ، استثمار گر و استثمارشده و غارتگرو غارتشده است . ولذا ، تمامی مبارزاتی‌که در جهان شکل میگیرد و هدفش احقاق حقوق توده های تحت ستم است ، میبایست قبل از هر چیز ، نابودی‌تضاداستثمارشده‌و استثمارگر را دردستورکار خود داشته باشد و آن را بعنوان یک‌هدف‌استراتژیک درنظر بگیرد که تمامی مبارزات و جهتگیری و موضعگیری و خط مشی ها و راه حـل هـا بسوی‌آن بازگشت کند . هرقدمی که درمسیرهایی خلقهای تحت سلطه برداشته میشود ، باید راه را بسوی حل تضاد استثمارگر و استثمارشده بگشاید و گرنه درغیر اینصورت از هیچگونه اصالتی برخوردار نخواهد بود .

به این ترتیب ، تضاد استثمارگر و استثمار شده از دیدگاه ما دربرابرهرتضاد دیگری دارای‌اصالت است و باید نوک حملهٔ تمامی مبارزات اصولی خلق ها متوجه آن باشد . و اکنون که ما درد اساسی را حس کرده‌ایم باید‌بکوشیم تا اساسی ترین درمانها را هم برای آن بیابیم . بدون‌شک ، بورژوازیی که امروز بعنوان پیچیده‌ترین سیستم استثمارگر ، برجهان حاکم است ، یک طیف و یک جریان کلی وسرتاسری‌میباشدکه بهیچوجه نمی‌توان با آن یک برخورد موضعی ، مقطعی‌و مکانیکی کرد . بورژوازیی که بر ایران حاکم است ، کاملا" با بورژوازی حاکم بر مصر ، عربستان ، پاکستان ، ژاپن ، اروپای غربی وآمریکا مرتبط‌است و نابودی آن ، تنها در مسیرمبارزه‌ای‌امکان پذیرخواهدبودکه‌نابودی بورژوازی جهانی را درپی‌داشته باشد . سیستم بورژوازی جهانی ، همچون نخ یک تسبیح است کـه بورژوازی مناطق و کشورهای مختلف را بسان دانه های تسبیح با یکدیگر مرتبط ساخته است . بورژوازی در هر منطقه زمانی نابود میشود که این نخ تسبیح پاره گردد و دانهٔ مربوط به آن منطقه رها گردد . بوضوح روشن است که پاره

شدن نخ تسبیح که به منزلهٔ نابودی سیستم جهانی سرمایه داری است ، در نهایت نه به رهایی یک دانهٔ تسبیح بلکه به رهایی تمامی دانه های تسبیح و نابودی بورژوازی های منطقه ای منجر خواهد گشت .

بنابراین ، هـر مبارزهٔ ضد بورژوازی و ضد استثماری در جهان امروز ، زمانی از اصالت برخوردار خواهدبود که با مسالهٔ استثمار منطقهای (تضادکار ـ سرمایه*) ، بطور مکانیکی برخورد نکند ، بلکه جهت ضد بورژوازی و ضد استثماری خود را متوجه "سیستم سرمایه داری جهانی" بکند . زیرا تا زمانیکه یک دانهٔ تسبیح در حصـار نخ اسیر است و در کل سیستم تسبیح حرکت میکند ، هر چقدر هم که تقلا کند و اینطرف و آنطرف برود ، از این حصارها نخواهدشد مگر اینکه تلاش خود را در این جهت متمرکز سازد که نخ تسبیح (سیستم سرمایه داری جهانی) را پاره کند .

به این ترتیب ، تا اینجا دانستیم که اولا" یک مبارزهٔ اصولی حتما" باید جهت ضد استثماری داشته باشد و ثانیا" با توجه به موقعیت اقتصادی ـ سیاسی یی که امروز بر جهان گرسنه حاکم است ، جهت این مبارزه میبایست ضد بورژوازی باشد و ثالثا" بعلت ارتباط ارگانیک سیستم سرمایه داری جهانی ، این جهت ضد بوروژازی ، نهایتا" باید سیستم جهانی سرمایه داری را نشانه بگیرد .

واما آنچه که امروز حافظ این سیستم جهانی است ، امپریالیسم جهانی میباشدوبالطبع هرمبارزه‌ای که بر علیه سرمایه‌داری صورت بگیرد ، حتما" با امپریالیسم جهانی رودر رو خواهد شد و تا از این سدومانع بزرگ نگذرد ، موفق به نابودی سیستم سرمایه داری نخـواهد شـد . زیـرا این دو در پیوند و انسجام ارگانیـک با یکدیگر قرار دارند و حیاتشان وابسته به یکدیگر است و لذا ، نابودی یکی ، نابودی دیگری رادرپی داردو حیات یکی ، حیات دیگری را . بنابراین میتوان این نتیجهٔ کلی را عنوان نمود که در مسیر مبارزهٔ "ضد استثماری" ، عمده ترین دشمن خلقها ، "امپریالیسم جهانی" است و هر مبارزه ای که در جهان بر علیه تضاد استثمارگرواستثمارشده ، غارتگر و غارتشده و سیر و گرسنه صورت میگیرد حتمـا" باید یک جهت ضد امپریالیستی داشته باشد وگرنه از هیچ اصالتی برخوردار نخواهد بود .

اینجاست که دیگربرای ما روشن میشود که تضاد استعمارگر و استعمار شـده یـا تضاد خلق ـ امپریالیسم ، خودش بر پایهٔ استثمار استوار گشته است و شیرازه و بنیان آن را تضاد استثمار گر واستثمار شده تشکیل میدهد . امپریالیسم اساسا" حیاتش در گرو استثماراست واستثمارنیزوجودش وابسته به صیانت وحفاظتی است که امپریالیسم از آن میکند . اگریک مبارزهٔ ضد امپریالیستی اصیل ، صورت بگیرد حتما" مبارزهٔ ضد استثماری را هم در بر خواهدداشت . واژهٔ "اصیل" یا "اصولی"* را بدان خاطر بکار میبریم که این مبارزه با مبارزات ضد امپریالیستی ناسیونالیستها اشتباه نشود . آنهاگرچه "دشمن عمده" را بخوبی تشخیص داده بودند ، امـا "دشمن اصلی را (یعنی استثمار داخلی را) خـوب نشناخته بودند و لذا با امپریالیسم یک برخورد مکانیکی کرده و رابطهٔ آن را با استثمار داخلی (کار ـ سرمایه) که توسط بورژوازی داخلی اعمال میشد ، در نظر نمی‌گرفتند . اما یک مبارزهٔ اصولی ضدامپریالیستی ، ازهمان آغازمیداند که بخاطر نابودی استثمار جهـانـی (کـه اعـم از استثمـار داخلـی نیز می‌بـاشـد .) و رهـا سـاختن دانـهٔ تسبیح از حلقهٔ نخ است که با نخ به مقابله برمی‌خیزد و بهمین دلیل ، با استثمار جهانی بطور مکانیکی برخورد نکرده بلکه آن را دقیقا" با استثمار داخلی مرتبط میداند و در عیـن اینکه جبههٔ خارجی خویش را برعلیه امپریالیسم جهانی تقویت میکند ، ریشه های وابستگی امپریالیستی را نیز در جبههٔ داخلی قطع می‌نماید و میکوشد تا مبارزه اش را به منطقهٔ خویش محدود نکرده و آن را به دانه‌های دیگرتسبیح نیز منتقل سازد . زیرا در غیر اینصورت امپریالیسم او را محاصره کرده وبه کنج انزوا میکشاند و پس ازچندی نابودش میسازد .

۲ ـ مبارزهٔ اصولی ضدامپریالیستی ، وضرورت بسیج عمومی خلق .

پس ، اکنون دریافتیم که چراو به چه دلیل مبارزهٔ طبقاتی وضداستثماری ، میبایست در کادر مبارزهٔ فوق طبقاتی** و ضد امپریالیستی صـورت گیرد . و نیز فهمیدیم که چرا تضاد خلق امپریالیسم ، در مقابل تضاد کار ـ سرمایه عمده است . اما نکتهٔ مهمی کـه در اینجا مطرح است این استکه کیفیت مبارزهٔ ضد امپریالیستی میبایست چگونه باشد تا مبارزهٔ ضد استثماری را نیزدربطن خوددداشته‌باشدو به همان بلای مبارزات ناسیونالیستی خارج از کادر طبقاتی دچار نگردد؟

آنچه مسلم است اینکه مبارزه بر علیه امپریالیسم میبایست مبارزه بر علیه حاکمیت آن باشد . واگر که حاکمیت امپریالیسم درچهره‌های گوناگونش ازمیان برود ، ریشه های وابستگی خلقها به آن ، قطع میشود . پس برای آنکه بفهمیم با امپریالیسم چگونه باید مبارزه کرد ، لازمست که قبلا" با انواع حاکمیت امپریالیسم آشنا شویم تا بتوانیم راه مقابله با آنها را نیز بیابیم .

امپریالیسم کلا" بعنوان یک قطب سلطه گر ، دارای سه نوع حاکمیت برخلقهای تحت سلطه است . حاکمیت اول بر مبنای "زور"

---

* ـ تضاد کار ـ سرمایه به معنای تضاد بین استثمار شونده واستثمارکننده داخلی غیروابسته" است . یعنی تضادی که عمدتا" شامل تضاد کارگر وزحمتکش با بورژوازی ملی و . . . می‌باشد . و تضاد خلق ـ امپریالیسم همانگونه که در ادامه متن توضیح کامل داده خواهد شد ، تضـاد بین خلـق واستثمارگر" خارجی و وابستگان داخلی اش" می‌باشد .

* ـ مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی

** ـ منظور از مبارزهٔ فوق طبقاتی همان مبارزهٔ "اصولی ضد امپریالیستی است" ، نه به معنایی که ناسیونالیستها عنوان می‌کنند .

است که در چهرهٔ استبداد حاکم برکشورهای جهان گرسنه نمودار می‌گردد. حاکمیت دوم استوار بر "زر" است که بصورت قراردادهای مختلف نظامی و اقتصادی، و همچنین بصورت نظام پیچیدهٔ میلیتاریسم (نظامی گری) و بوروکراتیک (دیوان سالاری) و تکنوکراتیک (صنعتگری) وابسته عینیت پیدا میکند. و بالاخره حاکمیت سوم بر شالودهٔ "تزویر" پی‌ریزی شده که در چهرهٔ فرهنگ و تمدن استعماری و اخلاق و خصلت بورژوازی تجسم می‌یابد (حاکمیت ذهنی).

برای مقابله با حاکمیت زور امپریالیسم (استبداد) باید یک انقلاب سیاسی ـ نظامی در جهت کسب آزادی واستقلال سیاسی برپا کرد. برای نابودی حاکمیت زر امپریالیسم (استثمار) میبایست یک انقلاب اقتصادی درجهت کسب استقلال اقتصادی ازامپریالیسم ایجاد نمود. و بالاخره برای از بین بردن حاکمیت سوم (استحمار)، باید که دست به یک انقلاب فرهنگی بمنظور بدست آوردن استقلال فرهنگی زد. این انقلاب اخیر، از همان لحظات اول مبارزه آغاز میگردد و تا پیروزی کامل برامپریالیسم همچنان ادامه میابد.

تا آن زمان که این سه نوع حاکمیت امپریالیستی وجود داشته باشد وکشور به استقلال نرسیده باشد، مبارزهٔ ضدامپریالیستی پایان نیافته است و در نتیجه زمان مبارزهٔ ضد استثماری داخلی نیز فرا نرسیده است*. اگر که پیش از پایان یافتن مبارزه ضد امپریالیستی وحصول استقلال کامل، مبارزهٔ ضداستثماری داخلی آغاز شود و تضاد کارگر و کارفرما و ... در خارج ازکادر ضد امپریالیستی علم گردد، سبب خواهد شد تا تضادهای داخلی بسود امپریالیسم جهانی رشد کند و مبارزهٔ ضدامپریالیستی تحت‌الشعاع مبارزهٔ ضد استثماری قرار گیرد و باز، آنچنان شود که دانهٔ تسبیح درمحل خود شروع به تقلا و اینطرف و آنطرف رفتن کند و گمان برد که با برخورد مکانیکی با بورژوازی داخلی، میتواند آن را بنابودی بکشاند.

درمرحلهٔ مبارزهٔ ضد امپریالیستی برای آنکه دشمن عمده (امپریالیسم) نتواند از تضادهای داخلی ما (یعنی تضادهای اصلی و فرعی ما) سود ببرد، میبایست که یک وحدت ملی وجود داشته باشد و همه اقشار و طبقات خلق بسیج شوند و در مقابل سلطهٔ سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم ایستادگی نمایند. "خلق"، درموقعیت های جغرافیایی ـ اجتماعی مختلف فرق میکند. در ایران "خلق" عبارتست از مجموعهٔ کارگر، دهقان، بورژوازی ملی، بورژوازی کلاسیک، خرده بورژوازی مرفه و غیرمرفه روحانی، دانشگاهی...** اینها همه درعین تضادهایی که با یکدیگر دارند، میبایست برعلیه دشمن مشترک (امپریالیسم) متحد گردند و لازمهٔ این اتحاد نیز آنست که بطور مقطعی و موقتی، تضاد کار ـ سرمایه مطرح نگردد تا اینها بتوانند برعلیه امپریالیسم بسیج گردند. بنابراین در مرحلهٔ ضدامپریالیستی ما به بسیج عمومی خلق احتیاج داریم. و ابستگی اقتصادی بجز از مسیر تولید عمومی و شرکت همگانی خلق در امرتولید، از میان نمیرود. میلیتاریسم و بوروکراتیک، تنها از طریق تشکیل شوراها و انتقال قدرت به توده ها نابود میشود. برای شکستن نظام پیچیده و سرگیجه آور دیوان سالاری و هم چنین برای فرو ریختن سیستم وابسته ارتش و میلیتاریسم کنونی، میبایست از طریق وسایل ارتباط جمعی از همگان یاری خواسته شود و هر کس یا هر گروهی که صلاحیت دارد، طرحهایی برای مقابله با این دو سیستم غول پیکر و خوردکنندهٔ انسان و انسانیت، ارائه دهد. مسالهٔ نابودی این دو نظام، به این سادگی نیست که بتوان نشست وروی کاغذ طرح آن را ریخت بلکه باید با تشکیل شوراها و گذاشتن برنامه های سرمایه داری وابسته دارد، در زمرهٔ خلق محسوب نمیشود و میبایست که در مرحلهٔ ضد امپریالیستی نابود گردد.

نظرخواهی، حتی از خود نظامیان و خود داریان بخواهند که طرحهای خویش را برای نابودی میلیتاریسم و بوروکراتیک ارائه دهند. وآنگاه براساس این شور و مشورت های عمومی، یک طرح انقلابی برای مقابله با آنها ارائه وعملی گردد.

قرار دادهای مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی و ... که هرکدام زنجیرا سارتی بر دست و پای این ملت است، زمانی افشا و لغو خواهند شد که تمامی خلق متحد شده و عملا" به پشتیبانی از افشا و لغو آنها برخیزند. انقلاب فرهنگی نیز صرفا" کار یک عده متخصص نیست که بنشینند آن بالا و طرح ریزی کنند. بلکه همهٔ توده ها باید در ارائهٔ طرح دخالت داشته باشند و در عمل نیز همهٔ آنها بسیج شوند و متحدا" بر علیه فرهنگ استعماری و جانشین سازی فرهنگ اصیل انقلابی همکاری نمایند*. می‌بینیم که اگر در این مرحلهٔ حساس که همه بر علیه "وابستگی" سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیج شده و متحدا" وارد عمل شده‌اند، اگر که بناگاه تضاد کار ـ سرمایه مطرح بشود، همه چیز بهم میریزد هدفها قره قاطی میشود، جهت‌هاگم میگردد، تضادهای داخلی رشد میکنند و توده ها به‌جان یکدیگر می‌افتند و اینها همه بنفع امپریالیسم خواهد شد.

خلق ما امروز که مرحلهٔ ضد استبدادی مبارزهٔ خویش را پشت سر گذارده و حاکمیت مستقیم امپریالیسم را درشکل زور از بین برده است، در مرحله ای و شرائطی قرار گرفته که باید با وابستگی اقتصادی و فرهنگی مقابله کند. باید قرار دادهای وابستگی به امپریالیسم را افشاء و لغو نماید، باید میلیتاریسم و تکنوکراتیک و بوروکراتیک وابسته را نابود نماید. باید فرهنگی مستقل را پی‌ریزی کند و فرهنگ استعماری را از میان ببرد. و بالاخره باید در فکر آن باشد تا انقلاب خویش را صادر نماید، و ...

---

* ـ منظور از مبارزهٔ ضد استثماری داخلی، همان پرداختن به تضاد کار ـ سرمایه است که قبلا" در پاورقی توضیح داده شد.

** ـ البته فئودالیسم در ایران بعلت وابستگی یی که به

* ـ البته این بسیج و همکاری توده ها آنطور نیست که به تحریک ارتجاع بریزند به دانشگاهها و به اسم انقلاب فرهنگی، دانشجویان مبارزه را قلع و قمع نمایند و کتابها را آتش بزنند

زیرا که انقلاب اگر صادرنشود و در یک منطقهٔ خاص، محدودو محصور بماند، بدون شک توسط امپریالیسم درحصار قرار خواهد گرفت و نابود خواهد شد. این است که در کل، اگر انقلاب مردم ما دراین مسیراصولی بحرکت درآید، ازهمه سو بزیان امپریالیسم تمام خواهد شد و لذا، او ساکت نخواهد نشست مرتبا" توطئه میکند و دسیسه می چیند تا بنحوی تضادهای داخلی و خارجی را رشددهد. وقتی که می بیند ارتجاع، تضاد عمدهٔ خویش را با نیروهای مترقی و خلقهای مبارز اقلیت قرارداده است، می کوشد تا سیاستش را با سیاست وی هماهنگ سازد تا بتواند تضادهای داخلی را درشکلی غیراصولی رشددهد. بدبختانه این تضادهای داخلی بر اساس کار ــ سرمایه هم نیست تا شاید استفاده ای از آن نصیب توده‌ها گردد، بلکه بر اساس ارتجاع ــ انقلاب است، چیزی که کاملا" بسود امپریالیسم تمام میشود.

بهر صورت در چنین مرحله‌ای اگر که خلق ما تصمیم بگیرد تامبارزه‌ای اصولی را بر علیه امپریالیسم شکل دهد، بایدتوجه داشته باشد که سردمداران امپریالیسم جهانی همینطوری ساکت به تماشا نخواهند نشست. وقتی که یک قرار داد چند میلیارد دلاری لغو گردد، آمریکا بیکار نخواهد نشست. اینجاست که در هر لحظه ای ازمبارزه ضرورت بسیج و بیداری واتحاد تمامی خلق حس میشود و توده ها نباید گمان کنند که درجریان خوردکردن میلیتاریسم و بوروکراتیسم، امپریالیسم به تماشا خواهد نشست. آنها باید درطول مبارزهٔ خود، بیدار و هشیار باشند وخویشتن رابرای مقابله با انواع توطئه ها آماده نمایند. بدین خاطر استکه اساسا" در یک مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی، هر لحظه، به بسیج عمومی خلق احتیاج است.

۳ ــ هژمونی در مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی.

بدون تردید، یک چنین مبارزهٔ حساب شده و دقیقی که تمامی اقشار و طبقات خلق در آن حضور دارند، ضربه پذیریش نیز زیاد است. چرا که از یکسو عناصر بورژوا و خرده بورژوازی مرفه در آن حضور دارند و هر آن امکان دارد که مبارزه را در استخدام منافع طبقاتی خویش درآورند. و از دیگر سو، خود امپریالیسم نیز مرتبا" در کار توطئه و تحریک است تا تضادهای داخلی را رشد دهد و تضاد خارجی خلق با خویش را رو به افول نهد. این استکه هژمونی (رهبری) در یک چنین مبارزه ای نقش حساس و تعیین کننده ای بر دوش دارد. زیرا که این، هژمونی است که مبارزه را راه میبرد و اگر که عناصر بورژوا و یا خرده بورژوازی مرفه درآن رسوخ یابند حتما" مبارزه را در استخدام هواهای نفسانی و منافع و خصلتهای طبقاتی خویش در می‌آورند و آنرا ازمسیراصلی و اصولی اش منحرف میسازند. و باز، این هژمونی است که اگر شناخت درستی از منافع حقیقی توده ها و دسیسه‌ها و توطئه گریهای امپریالیسم نداشته باشد قادر نخواهد بودکه مبارزه را در بستر اصولی اش پیش برد.

بنابراین، اولا" یکی دیگر از ویژگیهای مبارزهٔ "اصولی" ضد امپریالیستی آنست که هژمونی در آن مطرح باشد و ثانیا" این هژمونی میبایست در دست قشری یا طبقه ای باشد که نه دارای خصلتهای بورژوازی و خرده بورژوازی باشد و نه نسبت به منافع حقیقی خلق و دسیسه‌های امپریالیسم ناآگاه باشد. با توجه به آنچه در مقالهٔ "پرولتاریا، ضامن اجرای انقلاب اصیل مکتبی" گفتیم*، این هژمونی باتمام این خصوصیاتش میبایست در دست "طبقهٔ پرولتاریا" باشد. اما در همان مقاله، این را نیز گفتیم که درموقعیت فعلی کشورما، پرولتاریای تازه رها شده از بند استبداد، هنوز به آن درجه از رشدخودآگاهی مبارزاتی ــ مکتبی نرسیده است که قادر باشد به تنهایی مبارزه را در بستر اصولی اش راه برد. و بنابراین، هژمونی میبایست در دست یک گروهی قرار بگیرد که واقعا" و حقیقتا" منافع توده ها را حس کرده باشد، فهمیده و درک کرده باشد و همچنین نسبت به ماهیت امپریالیسم خودآگاهی داشته و خصلتهای طبقاتی را دروجود خویش از بین برده باشد.

در جزوهٔ مربوط به سالروز سازمان گفتیم که دو جزء عمدهٔ هر مبارزه اصیل مکتبی عبارتست از "تشکیلات" و "خودآگاهی". اما امروز توده های پرولتاریای ما هیچکدام از این دو ویژگی مبارزاتی را ندارند و لذا قادر نیستند که هژمونی مبارزه را خود بدست گیرند. اینها هم استعداد بالقوهٔ تشکیلاتی دارند و هم استعداد بالقوهٔ خود آگاهی. و این هر دو باید شکوفا گردد و بارور شود، و آنچه که این شکوفایی و باروری را ممکن میسازد، شرکت آنها در یک مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی تحت هژمونی یک گروه سازمان یافتهٔ خودآگاهی است که به منافع حقیقی پرولتاریا و به اصول مبارزهٔ ضد امپریالیستی و به ماهیت امپریالیسم آگاه باشد و وجود خویش را از خصلتهای بورژوایی و خرده بورژوایی پاک کرده باشد.

امروز ما شاهدیم که در انقلاب توده های خودمان، و هم چنین درمبارزهٔ ضد امپریالیستی شان دو تیپ یکی ارتجاع مذهبی و دیگری لیبرالیسم مذهبی، هژمونی را بدست دارند واین دو تیپ، از آنجا که هیچکدام از خصوصیات هژمونی اصیل را دارا نیستند، بهیچ روی صلاحیت آن را ندارند که هژمونی توده ها را به چنگ گیرند. برای ارتجاع، هژمونی بستر مبارزه اصیل نیست بلکه وسیلهٔ قدرت طلبی وارضاء نهادهای انحصار گرایی خویش است. وسیله‌ای است که وی بتوسط آن، مبارزهٔ برضد نیروهای مترقی وبرضد خلقهای بپاخاسته را شکل می دهد. و برای لیبرالیسم نیز این هژمونی بستر مبارزه نیست بلکه وسیله ای است که وی بتوسط آن بتواند به لیبرالیسم اقتصادی و رشد سرمایه داری کمک کند. این هژمونی غیر اصولی (ارتجاع ــ لیبرالیسم) از آنجاکه خود را با منافع حقیقی خلقها روبرو می بیند و سودای نجات و رهایی خلق را از قیود محکم امپریالیستی در سرنمی پروراند، در نتیجه اصلا" خواهان مقابله با میلیتاریسم و درهم شکستن بوروکراتیک و نابودی وابستگی صنایع و اقتصاد و سیاست و فرهنگ به امپریالیسم

* ــ آرمان مستضعفین ــ شمارهٔ ۳۵

پرسش ....

نیست . به‌شوراهای کارگری و دهقانی ، به خود مختاری خلقها، به‌آزادیهای دمکراتیک ، به‌انتقال قدرت به توده ها ، به انقلاب اصیل فرهنگی ، به‌انقلاب اقتصادی در جهت نابودی سرمایه داری وابسته و اصلا " به مبارزهٔ ضد استثماری معتقد نیست و کسی که‌به مبارزه ضداستثماری معتقد نباشد ، ماهیتا " نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد . و کسی هم که ضد امپریالیست نیست نمی‌تواند هژمونی یک مبارزهٔ ضد امپریالیستی‌را بدست گیرد . بهمین دلیل استکه ما امروز شاهدیم که چون هژمونی حقیقی و اصیل ، مبارزهٔ ضدامپریالیستی خلقمان را بدست ندارد ، عناصر بورژوا و خرده‌بورژوای‌مرفه‌نه‌تنها در بطن هژمونی رسوخ‌یافته‌اند بلکه‌حتی درتمامی ارگانهای مملکتی و حکومتی راه پیداکرده‌اند و راه ، نه تنها برای رشد سرمایه داری داخلی بلکه حتی برای رشد سرمایه داری وابسته نیز هموار گشته است .

کسی که میخواهد هژمونی مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیست را بدست داشته‌باشد ، بایدازقبل برنامه‌ریزی و طرحهای مختلف عمرانی‌واقتصادی و سیاسی و فرهنگی و نظامی داشته باشد . اما کسانی‌که‌امروز هژمونی خلق ما را بدست گرفته‌اند (چه ارتجاع و چه لیبرالیسم وچه‌رهبرانقلاب) هیچگونه برنامه ریزی حساب شده‌ای‌ندارند . هر چه هست در حرف است‌ودر لابلای کتابها . وگرنه درعمل ، هیچ طرحی چه برای اقتصاد چه برای سیاست ، چه برای فرهنگ ندارند ، بدین خاطر استکه می‌بینیم طرحها و برنامه‌ریزیهای‌فرهنگی‌شان با سرکوبی‌دانشجویان‌مبارز و نابودی آزادیهای فطری و طبیعی انسان آغاز میشود . طرحها و برنامه ریزیهایشان برای نابودی میلیتاریسم که قاعدتا " میبایست از تشکیل یک ارتش حقیقی خلقی آغاز شود ، به یک چیز باسمه‌ای بنام ارتش بیست میلیونی محدود شده در حالیکه در کنار آن ، ارتش‌وابسته‌به امپریالیسم ،بشدت‌در حال تقویت شدن و قدرت گرفتن‌است‌وحتی‌ارزش‌و اهمیت آن ،امروزه‌بیش ازسپاه‌پاسداران شده است .

عدم برنامه ریزی اصولی اینها ازهمان ابتدا مشخص بود . رهبر انقلاب میگفت برقها مجانی بشود ، بلیط اتوبوس مجانی بشود ، موسیقی‌قطع‌بشود ،مشروب فروشی ها بسته شود ، چادرها و حجابها که درزمان رضاشاه برداشته شده بود ، دوباره برقرار شود ،روحانیون‌بروندو برای‌خطاکاران‌حدجاری‌کنند . . .همین ، اینهاشدبرنامه‌های سازندگی . درحالیکه اگر نگاه کنیم می‌بینیم که تماما " براساس انگیزهٔ منفی استوار است . البته مجانی شدن اتوبوس و برق ، یک کار درستی است اما بشرطی که در کادر یک برنامه‌ریزی کلی برای اقتصادنابسامان مملکت مطرح بشود .آخر در یک نظامی که سرتاپایش در حلقوم گشاد سرمایه داری قرار دارد ، این مجانی شدنها چه دردی از توده های فقیر و محروم دوا میکند ؟!

آری ، حتی هم امروز هم که لیبرالیسم حاکم ، اینهمه دم از برنامه ریزی و فلان میزند ، قادر نیست که حتی برنامهٔ شش ماه آینده را اعلام کند ،چه‌رسد به پنج سال آینده . اگر واقعا " راست میگویندو صداقت دارند بیایندوبگویند که‌مادر پنج سال آینده چه میخواهیم بکنیم . طرحها و برنامه هاشان را به مردم ارائه بدهند و بگوئید این کارها در دستور روزماست تا مردم بدانندکه‌اگر این گفته ها عملی نشد ، یقهٔ چه کسی را بگیرند . تمام کارهایی که انجام شده اعم از جهاد سازندگی و تشکیل سپاه‌وبنیادمسکن و شوراهای نیم‌بندوخیلی وقتها فرمایشی ، . . همه و همه چیزهایی‌بوده که خود بخودو درمسیر حرکت انقلاب جبرا "بوجودآمده و اینطورنبوده‌که اینها از قبل برای این کارها برنامه‌ریزی داشته باشند .اما اینطور هست که در هر کاری براین روال صورت می‌گیرداینهابلافاصله میگویندکه‌آری ، این خودش است ، ما همین کار را می‌خواستیم بکنیم ! تمام طرحهای پایان یافته‌ای را هم که امروزمی‌بینیم‌توسط رئیس‌جمهورافتتاح‌میشود، مثل سد و لوله‌گاز و اینها ، همهٔ طرحها مربوط به زمان شاه مخلوع است . طرحها مال اوست وامروز دارد یکی یکی بپایان میرسد و اینها میروند و بنام خودشان افتتاح میکنند*!

یکی دیگر از نشانه های بی‌برنامگی رژیم فعلی آنست که مثلا "فلان رباخوار هزار تومنی را می‌گیرند و در ملاء عام شلاق میزنند و حد برایش جاری می‌سازند .اما به آن بانکداران سابق که میلیاردها تومان پول‌این‌ملت‌را خورده‌اندو استثمارکرده‌اند، نه تنها هیچ کاری ندارند که ناز شست هم میدهند و به‌آنها می‌گویندکه‌سرمایه هاتان‌محفوظ است‌ودوباره بیائید و به استثمار مشغول شوید ، فقط بهره های بانکی تقلیل می‌یابد و خود مردم هم میتوانند باسرمایه گذاری در این بانکها ، از بهرهٔ آنها استفاده کنند!! (تعمیم ربا!) . البته اینها تقصیر ندارند زیرا که میخواهندباحفظ نظام سرمایه داری موجود ، قوانین اسلامی را هم جاری سازند ، این استکه با یک چنین تناقضات و اشکالات بزرگ و اصولی روبرو میشوند و در نهایت مشاهده می‌کنیم‌که هم‌حدشان را جاری ساختماندو هم بهرهٔ بانکی‌اشان محفوظ مانده است!!

بهر حال ، با زهم سخن اول را تکرار می‌کنیم که کسی‌که ضد استثمار نیست و برای نابودی استثمار، برنامه ریزی و طرحهای قابل اجرا ندارد ،نمی‌تواند ضد امپریالیست باشد و کسی هم که ضد امپریالیست نیست نمی‌تواند هژمونی مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی را بدست گیرد و اگر که اینکار را بکند ، قطعا " آن مبارزه ، "اصولی" نیست .

۴ ـ آخرین مرحله ، تضاد کار ـ سرمایه است .

---

*این مسئله که طرحهای رو به اتمام ،متعلق به‌زمان‌شاه مخلوع است ، نباید تداعی کند که شاه خائن این اعمال را در جهت‌مردم و به نفع مردم صورت می‌داده است ، بلکه او تمامی این‌کارها را در جهت رشد سرمایه داری وابسته در ایران انجام می‌داده است ، و امروز هم اگر برنامه ریزی اصولی برای قطع وابستگی‌صورت نگیرد ،تمامی این امکانات درجهت رشد سرمایه داری بکار خواهد رفت .

پرسش و پاسخ ۵

تا اینجا با دو مرحله از مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی آشنا شدیم که مرحلهٔ اول آن، مبارزهٔ ضد استبدادی بود در جهت نفی حاکمیت زور امپریالیسم که بشکل مستقیم در چهرهٔ دیکتاتوری حاکم، بر ما اعمال میشد. مرحلهٔ دوم، مبارزه بر علیه وابستگی است، چه وابستگی سیاسی، چه اقتصادی، چه فرهنگی، چه‌نظامی، چه‌داری، چه‌صنعت، چه کشاورزی و خلاصه هرچیزکه‌رنگ و بوی وابستگی به امپریالیسم‌رابخود گرفته است. تا زمانیکه این وابستگی‌ها قطع نگردد، نمی‌توان به یک مبارزهٔ ضد استثماری داخلی بر علیه سرمایه داری کلاسیک (بازار)، سرمایه‌داری‌ملی و خرده بورژوازی‌مرفه‌دست‌زد. یعنی تازمانیکه مبارزهٔ فوق طبقاتی در چارچوب تضاد خلق ـ امپریالیسم پایان نگرفته، نمی‌توان به مبارزهٔ طبقاتی در چارچوب تضاد کار سرمایه پرداخت. زیرا که این عمل‌باعث رشد تضادهای درونی وافول‌تضادعمدهٔ برونی (امپریالیسم) میشود. اما ناگفته‌نماند که وقتی ما‌بانهادهای وابسته، بخصوص‌سرمایه‌داری‌وابسته‌مقابله می‌کنیم، سرمایه داری غیر وابسته نیز از آن زیانهای فراوانی خواهددید. چراکه همانگونه که‌گفتیم، سیستم بورژوازی داخلی، حلقهٔ کوچکی است در زنجیرسیستم بورژوازی جهانی. و وقتی کل سیستم مورد تهاجم قرار میگیرد، این‌جزء کوچک هم ضربه خواهد دید. تازه، در نظر داشتن این امر نیز لازمست که ما با نابودی میلیتاریسم و بوروکراتیسم وتکنوکراتیسم و سرمایه داری وابسته و لغو قراردادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و ...، قسمت اعظم مبارزهٔ ضد استثماری خویش را انجام داده‌ایم * و تنها جزء کوچکی از آن باقی مانده است که‌آنهم در آخرین مرحله و درتصفیه‌حساب با سرمایه داری داخلی انجام میشود. بنابراین، گرچه‌ما نابودی سرمایه‌داری داخلی را بعنوان آخرین مرحلهٔ مبارزهٔ اصولی ضدامپریالیستی بشمارمیآوریم و معتقدیم که‌پرداختن به تضاد کار ـ سرمایه میبایست پس از پرداختن به تضاد خلق ـ امپریالیسم صورت بگیرد، اما مشاهده می‌کنیم که مبارزهٔ ضد امپریالیستی خود بخود نمی‌تواند جدای از مبارزهٔ ضد استثماری صورت بگیرد. و در ظل نابودی‌تضادخلق ـ امپریالیسم، نابودی‌تضاد کار ـ سرمایه‌هم حتما" صورت میگیرد وآن‌آخرین مرحله ای که ما تعیین کرده‌ایم، برای انجام آخرین تصفیه حسابهای داخلی با سرمایه داری ملی و کلاسیک و خرده بورژوازی مرفه است.

۵ ـ راه سوم. تشکیل بین الملل اسلامی

ازمجموعهٔ آنچه‌تاکنون گفته‌شده‌است، این نتیجه بخوبی بدست میآید که بدست آوردن استقلال از هر گونه وابستگی امپریالیستی، مستلزم آنست که‌ماخود، به یک قطب بزرگ قدرت تبدیل شویم که‌توانایی‌حتی‌مقابلهٔ نظامی‌باامپریالیسم را داشته باشد. این‌مساله‌گرچه یک امرذهنی و ایده‌آلی است اماتنها راه حل‌اصولی‌واساسی است که می‌تواند آن نخ تسبیح را پاره کند و تمامی دانه‌های‌تسبیح را رها سازد. همینجا این نکته نیز روشن میشود که‌انجام یک‌چنین‌کاری‌تنها‌ازعهدهٔ ایران ساخته نیست و با این یک دانهٔ تسبیح نمی‌توان کاری صورت داد. بهمین دلیل استکه ما معتقد به صدور انقلاب و اتحاد ضد امپریالیستی با دیگردانه‌های تسبیح هستیم. اگر بخواهیم با ایران تنهابه استقلال از امپریالیسم جهانی برسیم، ناچار خواهیم شد تا همچون بسیاری کشورهای دیگر مثل کوبا و ویتنام، به ابرقدرت شرق وابسته‌شویم. اما راه اصولی و صحیح آنست که ما با کشورها و جنبش های انقلابی مسلمان مثل الجزایر، لیبی، فلسطین و ارتیره متحد شویم ویک‌را ه سوم را براساس یک انترناسیونالیسم اسلامی پایه‌گذاری‌کنیم تابتوانیم‌هم‌بااستعمارغرب‌و هم‌بااستعمار شرق از در ستیز درآئیم و در دراز مدت، همان قطب جدید قدرتی را که لازم دا ریم بوجود آوریم. باید بدانیم که گرچه این ایده آل، بسیار دور و دست یابی بدان فوق العاده مشکل است‌اماغیر ممکن‌نیست‌وماهیچ چارهٔ دیگری‌بجزآن هم نداریم. اگر بـه این راه و این کار ایمان داشته باشیم، هر قدمی که در جهت‌تحقق‌آن‌برداریم، مطمئنا" فرسنگها ما را با هدف نزدیک خواهد ساخت. " والذین جاهد وافینا لنهدینهم سبلنا" ...

۶ ـ موضعگیری براساس عمده بودن "خلق ـ امپریالیسم".

در خاتمهٔ این شماره از پرسش و پاسخ، برای آنکه ببینیم براساس عمده دانستن تضاد خلق ـ امپریالیسم در مقابل‌کار ـ سرمایه، چگونه‌میتوان درمقابل‌جریانات‌مختلف‌سیاسی در سطح جهانی وداخلی، بطوراصولی موضعگیری‌کرد، چند مثال‌میآوریم.

اختلاف بین جرج حبش و یاسر عرفات بر سر همین مساله است کـه عرفات تضاد خلق ـ امپریالیسم را عمده میداند اما حبش تضاد کـار ـ سـرمایه را. حبش می‌گوید. ما نمی‌توانیم صهیونیسم‌اسرائیل‌را نابودکنیم‌مگراینکه تمامی کشورهای عرب، انقلابی بشوند و با یکدیگر متحد گردند و چون عمده ترین مانع انجام این‌اتحاد، رژیم های ارتجاعی عرب هستند، در نتیجه مـا باید قبل از آنکه به جبههٔ اسرائیل برویم، بکوشیم تا در کشورهای عربی انقلاب ایجاد کنیم و ارتجاع عرب را سرنگون سازیم. پـس از آنکه ارتجاع عرب سرنگون شد، زمینهٔ اتحاد خلقها بر علیه امپریالیسم ـ صهیونیسم بوجود می‌آید. به این ترتیب می‌بینیم که‌حبش، تضادخلق ـ ارتجاع عرب را در برابر تضادخلق ـ امپریالیسم و صهیونیسم عمده می‌کند و بدون شک پرداختن بـه تضاد خلق ـ ارتجاع عرب، با توجه به دیدگاه مارکسیستی حبش، مستلزم پرداختن به تضاد کار ـ سرمایه و بسیج پرولتاریای عرب بر علیه سرمایه داران عرب است.

اما عـرفات میگوید که خیر، دشمن عمدهٔ ماامپریالیسم صهیونیسم است، دشمن‌اصلی مان ارتجاع عرب و دشمنی فرعی

---

* درست بهمین دلیل استکه ما معتقدیم یک مبارزهٔ اصولی ضدامپریالیستی حتما "یک‌مبارزهٔ ضداستثماری راهم دربردارد. و بعبارت دیگر، پرداختن اصولی به تضاد خلق ـ امپریالیسم، تضاد کار ـ سرمایه را هم شامل خواهد شد.

امان هم ، تضادهای داخلی خودمان است . اگر که ما بتوانیم یک مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیسم ــ صهیونیسم را سازمان بدهیم بی تردید تضادهای اصلی وفرعی مان نیز در کادر آن حل خواهند گشت . یعنی ما می آئیم و تمام فریادهامان را برسر اسرائیل می کشیم وتمام سلاحهامان را متوجه وی می کنیم . این امر خودش باعث آگاهی و عصیان خلق عرب میشود و آنها را بحرکت در می آورد چرا که می بینند در عین حالیکه ما بایک چنین قاطعیتی داریم بر علیه صهیونیسم مبارزه می کنیم ، رژیم های حاکم بر آنان ، ازموضع سازشکارانه با مساله برخورد می کنند در مقابل اسرائیل نرمش نشان میدهند . این استکه ما با عمده کردن تضاد خویش با اسرائیل ، درواقع به جنگ ارتجاع عرب هم رفته ایم . بخصوص که این رژیمهای ارتجاعی نیز همچون خود اسرائیل ، به آمریکا وابسته اند و مبارزهٔ ما برعلیه آمریکا ــ اسرائیل ، خود بخود این کشورها را وادار به نشان دادن عکس العمل موافق ، مخالف یا سکوت و بی طرفی خواهد ساخت که در هر صورت چهرهٔ واقعی آنها برای خلق عرب مشخص خواهد شد . و ما امروز شاهدیم که عرفات در چارچوب این ایدهٔ خویش به پیروزیهای بزرگی هم دست یافته و بهترین نمونه اش آنست که توانسته رژیم ارتجاعی مصر را کاملا "به دامان امپریالیسم ــ صهیونیسم بیندازد و چهرهٔ واقعی اش را برای خلقهای عرب آشکار سازد .

در چارچوب همین اعتقادش هست که می بینیم عرفات در کادر عمده دانستن تضاد خلق ــ امپریالیسم ، با ارتجاع عرب دست دوستی هم میدهد و مثلا " سالی دو میلیارد دلار هم از ملک خالد می گیرد و یا پس از سالها با ملک حسین که دشمن اصلی اوست ، سر یک میز می نشیند و با وی دست اتحاد میدهد . عرفات میگوید ما با ارتجاع عرب در عین مبارزه با امپریالیسم ، دست اتحاد میدهیم . یعنی ما در ضمن عمده کردن تضاد امپریالیسم ــ صهیونیسم درحقیقت راه مبارزه جویی را با ارتجاع عرب می پیمائیم و اکنون اگر که با اینها دست اتحاد میدهیم ، این یک عمل باسمه ای و ظاهری است که در جهت تقویت جبههٔ ضد صهیونیستی صورت می گیرد . اگر عرفات مبارزهٔ ضد امپریالیستی ــ صهیونیستی اش را قطع میکرد و آنگاه با ملک خالد یا ملک حسین دست دوستی میداد ، عمل او ضد انقلابی و ضد خلقی بود . اما وی بر اساس مبارزه ، با اینها دست میدهد و این ، یک اتحاد موقتی و مقطعی با دشمن اصلی برای از بین بردن دشمن عمده است .

اگر ما بخواهیم بر اساس تضاد کار ــ سرمایه در مقابل مسالهٔ افغانستان موضعگیری کنیم می گوئیم خوب ، سیستم حاکم تحت رهبری ببرک کارمل ، دارد یک مبارزهٔ ضد استثماری و سوسیالیستی انجام میدهد و بنابراین مبارزه اش درست و اصولی است و ما باید از وی طرفداری کنیم . اما اگر همین مساله را از دیدگاه تضاد خلق ــ امپریالیسم بررسی کنیم ، در این صورت خواهیم دید که ببرک کارمل گرچه مترقی تر از فئودالهایی است که در مبارزه ملت افغانستان رسوخ کرده اند و دارند آن را به انحراف میکشانند ، اما او یک فرد وابسته است ، مزدور استعمار شرق است و سوسیالیسم او یک سوسیالیسم وابسته است . پس در مبارزهٔ افغانستان چه جناحی اصالت دارد ؟ آن جناح سومی که نه حامی فئودالها و آمریکائیهاست ونه حامی ببرک کارمل . آن جناحی که قبل از سوسیالیسم ، سخن از استقلال بمیان میآورد و قبل از کار ــ سرمایه ، خلق ــ امپریالیسم را مطرح میکند .

در مبارزهٔ خلق اریتره با حکومت سوسیالیستی هایله مریم در اتیوپی ، اگر که بخواهیم به تضاد کار ــ سرمایه تکیه کنیم باید بگوئیم که کار هایله مریم در جهت سرکوبی خلق اریتره درست است زیرا او معتقد است که دارد با استعمار غرب مبارزه میکند و خلق اریتره که درمقابل وی سلاح بدست گرفته اند ، خواه ناخواه در جبههٔ امپریالیسم قرار میگیرند . اما اگر بر مبنای تضاد خلق ــ امپریالیسم مساله را بررسی کنیم خواهیم دید که خلق اریتره میگوید من استقلال می خواهم ، نه با استعمار غرب موافقم و نه با استعمار شرق . فعلا "کاری به سوسیالیسم ندارم ، برای من در درجهٔ اول استقلال مطرح است اما هایله مریم می گوید که خیر ، من خود مختاری بشما میدهم ، خودمختاری سوسیالیستی هم میدهم . خلق اریتره معتقد است که وقتی پای وابستگی بمیان باشد ، چه سوسیالیستی اش و چه سرمایه داری اش ، هر دو وابستگی است . برای خلق اریتره فرقی نمیکند که زیر سلطهٔ استعمار شرق باشد یا زیر سلطهٔ استعمار غرب . درهر دو حال او زیر سلطه است و لذا قبل از سوسیالیسم و قبل از تضاد کار ــ سرمایه ، استقلال و تضاد خلق ــ امپریالیسم برایش مطرح است .

بسیاری از عملکردهای شوروی نظیر حملهٔ نظامی به افغانستان مبارزه با دوبچک و لشگرکشی به چکسلواکی ، مقابله با تیتو ، مقابله باخواسته های برحق خلق اریتره ، صادر کردن کودتاهای سوسیالیستی به ممالک تحت سلطهٔ امپریالیسم . . . همه و همه اگر که بر اساس تضاد کار ــ سرمایه بررسی شود ، عملکردهایی انقلابی در جهت صدرو سوسیالیسم محسوب میشود . اما چنانچه بر مبنای تضاد خلق ــ امپریالیسم موردبررسی قرار گیرد ، می بینیم که تمام این عملکردها تجاوز به حق حاکمیت و استقلال ملتهاست ، تماما " عملکردهایی استعمارگرانه است که در جهت وابسته ساختن این کشورها به استعمار شرق انجام می گیرد .

بالاخره آخرین مثال درمورد کشورهای غیرمتعهد و راه سوم مورد ادعای ماست . ما معتقدیم که در دایرهٔ کشورهای غیرمتعهد دو جناح تشکیل شده است . یکی جناح کاستروئیسم ها که حامیان استعمار شرق اند و دیگری جناح مائوئیستها و طرفداران امپریالیسم آمریکا که درمجموع حامیان استعمار غرب بحساب میآیند . کشور های ایران و الجزایر و لیبی و یمن جنوبی و جنبش فلسطین و اریتره ، باید در این کنفرانس غیر متعهد ها یک جناح سوم یعنی جناح اسلامی را تشکیل بدهند و بر اساس عمده بودن تضاد خلق ــ امپریالیسم و اصلی بودن تضاد کار ــ سرمایه دست به موضعگیری بزنند . بدین معنا که در این کنفرانس ، اینها باید تضاد عمده را جناح حامی استعمار غرب ، تضاد اصلی را جناح حامی استحمار شرق و تضاد فرعی را اختلافات درونی خودشان بحساب آورند . درمقابل جناح وابسته به استعمار غرب ، اینها باید از کاستروئیسم ها دفاع کنند و با آنها متحد شوند . اما وقتی که خودشان با کاستروئیسم ها مقابل میشوند ، از فرهنگ و استقلال خودشان دفاع نمایند . اما اگر اینان بخواهند تضاد کار ــ سرمایه را عمده کنند ، باید اصلا " با جناح کاستروئیسم ها یکی بشوند و در آنها حل بشوند . در صورتیکه اگر خلق ــ امپریالیسم مطرح باشد ، اینان در مقابل استعمار غرب از کاستروئیسم ها دفاع میکنند اما در مقابل کاسترو ئیسم ها از مواضع اسلامی و مستقلانهٔ خود که وابسته به همان خط سوم و راه سوم است دفاع می نمایند .

والسلام

خلق کرد...

مقدمه.

مقالهٔ حاضر، بحثی است درادامه و تکمیل مقالهٔ قبلی، که با نام "جنگ سنندج، شروعی دیگر در ادامه"، در آرمان مستضعفین شمارهٔ ۳۷ بچاپ رسید. در انتهای آن مقاله، ما اشارهٔ گذرایی داشتیم به زیانی که خلق کرد، از هژمونی مارکسیستی خویش می‌بیند و در خاتمه به این نتیجه رسیدیم که خلق کرد برای نجات از اثرات زیانبار این هژمونی، میبایست صاحب یک هژمونی مذهبی بشود. که در آنجا ما طرحی را نیز برای انجام این کار دادیم. و اما در این مقاله، ما مبارزهٔ خلق کرد را از دو بعد مختلف مورد بررسی قرار خواهیم داد. بعد اول که جبههٔ داخلی خلق کرد را شامل میشود، عمدتا" نقش هژمونی مارکسیستی را در به انحراف کشانیدن مبارزات خلق کرد مورد آنالیز قرار میدهد. و بعد دوم نیز که به جبههٔ خارجی و رودرروی خلق کرد یعنی دولت مرکزی مربوط میگردد، به تحلیل واکنش جناحهای مختلف هیئت حاکمه در قبال مسئلهٔ کردستان خواهد پرداخت.

۱ ـ خلق کرد در منگنهٔ دولت مرکزی و هژمونی مارکسیستی.

خلق کرد، امروز با کوله‌باری از تجربیات گرانبار مبارزات چندین و چند ساله‌اش، به صحنهٔ پیکار با دولت مرکزی آمده تا آنچه را که سالیانی دراز است بدنبال آن میباشد و برای بدست آوردنش، محرومیتها و سختی‌ها و شکنجه‌ها و قتل‌عامهای بسیاری را متحمل شده است، اینبار با قاطعیتی انقلابی‌تر و تصمیم و اراده‌ای استوارتر از همیشه، بکف آورد. اما امروز خلق کرد برخلاف دیروز و دیروزها که اگر هم از یک هژمونی (رهبری سیاسی ـ مبارزاتی) برخوردار بود، این هژمونی یکپارچه و هماهنگ بود، با یک هژمونی ناهماهنگ و نامتجانس روبروست که بلحاظ فرهنگی، بکلی با اصالتهای فرهنگی خلق کرد بیگانه است. بنابراین، امروز درجبههٔ داخلی کردستان، دو جناح درحال مبارزه با دولت مرکزی (دشمن مشترک) هستند. یکی خلق کرد است با فرهنگ و اصالت مذهبی ـ اسلامی و دیگری هژمونی خلق کرد است با فرهنگ ضد مذهبی ـ مارکسیستی. که این هژمونی عمدتا از سه شاخهٔ کومه‌له، دمکرات و چریکهای فدایی خلق تشکیل یافته است.

حزب دمکرات و کومه‌له بلحاظ میزان قدرتی که در رابطه با پایگاههای توده‌ای‌شان دارند و نیز بخاطر چپ رویهای افراطی کومه‌له و راست‌گرائیهای سازشکارانهٔ دمکرات، رو در روی هم قرار دارند. و چریکهای فدایی نیز ازنظر تضادهای عقیدتی و ایدئولوژیک، با هر دوی آنها مقابل است. حزب دمکرات با دیدگاهی آمیخته از اندیشه‌های مارکسیستی ـ لینینستی و ناسیونالیسم و ملیت‌گرایی (که البته دیدگاه ناسیونالیستی‌اش بر دیدگاه مارکسیستی‌اش غالبیت دارد)، دارای پایگاه طبقاتی مخلوط و درهمی است که از بورژوازی مرفه تاخرده بورژوازی غیر مرفه و دهقانان فقیر در آن جای دارند. کومه‌له بر خلاف دمکرات، دیدگاهی مختلط از اندیشه‌های مائوئیستی و روح ملیت‌گرایی دارد و چون دهقانان را در کنار پرولتاریا بعنوان یک طبقهٔ انقلابی بشمار میآورد، پایگاه طبقاتی‌اش بیش از آنکه متاثر از اقشار و طیفهای بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه باشد، از توده‌های دهقان اثر پذیرفته است. بدین خاطر، هم از لحاظ ایدئولوژی و هم از لحاظ پایگاه طبقاتی، با حزب دمکرات در تضاد آشتی‌ناپذیر قرار دارد.

چریکهای فدائی خلق، در حقیقت تنها شاخه‌ای از هژمونی خلق کرد میباشند که اصالت کردیسمی ندارند و همچون دو شاخهٔ قبلی، گروهی نیستند که از بطن مبارزات تاریخی خلق کرد سر برآورده و اختصاص به منطقهٔ کردستان داشته باشند. بدین خاطر است که دیدگاه مارکسیستی ـ لنینیستی اینان، بر خلاف حزب دمکرات، از روحیات ناسیونالیستی و ملیت‌گرایی کردیسمی اثر نپذیرفته و اینان مبارزهٔ خلق کرد را حلقه‌ای در تسلسل زنجیره‌ای مبارزات خلقهای ایران می‌بینند. دقیقا از همین روست که پایگاه توده‌ای آنان در کردستان بسیار محدودتر از کومه‌له و دمکرات است ولی با اینحال بعلت نفوذی که در تیپ‌های مختلف جوانان کردستان و برخی از اقشار توده‌ها دارند، توانسته‌اند خود را در کادر هژمونی خلق کرد جای دهند. تضاد اینان با کومه‌له و دمکرات، بیشتر از هر چیز به تضاد ایدئولوژیک بازگشت میکند. تضادی که تنها جنگ با دولت مرکزی است که بر روی آن سرپوش نهاده است وگرنه درواقعیت خود، تضادی آشتی‌ناپذیر بحساب میآید.

با توجه به تضادهای درونی هژمونی است که خلق کرد امروز خود را با دو مسئله مواجه می‌بیند. یکی تضاد خود و هژمونی مبارزاتی‌اش، با دولت مرکزی است و دیگری تضادهای درونی شاخه‌های مختلف هژمونی. یعنی از یکسو با خطرتهاجمات نظامی دولت مرکزی روبروست و از طرف دیگر با خطر شدت‌یافتن و بروز نمودن تضادهای این شاخه‌های مختلف. اگر که خلق کرد با توجه به حملات ناجوانمردانه و بیرحمانهٔ هیئت حاکمه و سرکوبگریهای وحشیانهٔ آن و نیز با توجه به تضاد مذهبی و نژادی که با آن حس میکند، نمی‌تواند هیچ امیدی به نرمش و سازش دولت مرکزی با خویش داشته باشد و روزی را تصور کند که در تحت حاکمیت این رژیم، به یک خودمختاری داخلی دست یافته باشد، از سوی دیگر به هژمونی خویش هم نمی‌تواند امیدچندانی داشته باشد. زیرا تا زمانیکه این هژمونی نامتجانس، رهبری سیاسی ـ مبارزاتی خلق کرد را در مواجهه با دولت مرکزی در دست داشته باشد، جناحهای مختلف هیئت حاکمه بویژه جناح ارتجاعی، خود را در تضاد آشتی‌ناپذیر و سازش ناپذیر با آنان و در نتیجه با خلق کرد می‌بینند و هیچگاه حاضر نخواهد شد که ذره‌ای در مقابل آنها کوتاه بیاید. هژمونی مارکسیستی خلق کرد نیز با توجه به ضدیتی که با هیئت حاکمه و با مذهب هیئت حاکمه دارد، ونیز با توجه به اینکه کردستان را بستر مناسبی برای

خلق کرد...

مبارزه جوئی با دولت مرکزی یافته است ، هیچگاه دست ازمبارزه نخواهد شست و پیکار را بطور مستمر ادامه خواهد داد .

در چنین شرایطی که طرفین دعوی هر گدام خود را در تضاد آشتی‌ناپذیر با دیگری می‌یابد و هیچگونه‌سازش‌ومصالحه‌ای را نمی‌پذیرد ، پیداست که آیندهٔ مبارزه ، یکی از دو سرنوشت را خواهد داشت . یا اینکه به تجزیه کردستان از ایران منجر خواهد شد که در اینصورت قبل‌از همه امپریالیسم‌از مسئله‌سود خواهد برد . زیرا که این امر ، مقدمهٔ تجزیه و قطعه قطعه شدن سایرمناطق ایران خواهد شد و این چیزی است که دقیقاخواست امپریالیسم را در جهت تضعیف وبه محاق بردن قدرت مرکزی ایران ، عملی خواهد ساخت . و تازه در چنین صورتی (که کردستان تجزیه گردد) تضادهای درونی شاخه‌های هژمونی رخ خواهند نمود و چهره‌نشان خواهند داد و از این رو ، حتی کردستان تجزیه شده نیز لحظه‌ای ثبات و استحکام نخواهد یافت . و یا اینکه سرنوشت مبارزه به یک جنگ دراز مدت و پایان ناپذیر خواهد انجامید و برای همیشه بین این هژمونی و دولت مرکزی نزاع و کشمکش برقرار خواهد ماند و هیچ‌نتیجه‌ای جز تضعیف‌دولت مرکزی و خستگی و دلزدگی خلق کرد ازمبارزهٔ بی‌سرانجام ببار نخواهدآورد که باز هر دوی اینها بسود امپریالیسم است .

به این ترتیب خلق کرد امروز ما بین یک منگنه قراردارد که یک سر آن دولت مرکزی است که با قساوت و خشونت تمام برسروی می‌کوبد و یک سردیگرش هژمونی نامتجانس مارکسیستی است که ناخود آگاه از مسئلهٔ کردستان زمینه‌ای برای تضعیف مبارزهٔ خلقها و دولت مرکزی و سودجویی امپریالیسم میسازد . بنابراین اگرکه در تحلیل و بررسی مسئلهٔ کردستان ، خودخلق کرد رامحورقرار دهیم ، خواهیم دید که او امروز در موردآیندهٔ خویش با دو "چه میشود ؟" روبروست . یکی‌آیندهٔ ما با دولت مرکزی چه میشود ؟ ، و دیگری آیندهٔ ما با وجود این‌تضادهای درونی هژمونی چه میشود ؟

۲ ــ مبارزهٔ طبقاتی هژمونی ، مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد را به انحراف میکشد .

اما امروز خلق کرد در رابطه با این هژمونی نامتجانس خویش‌با یک مشکل دیگر هم روبروست و آن اینکه او ، یک‌مبارزهٔ فوق طبقاتی‌را در پیش گرفته که ضرورتا و الزاما ، مبارزهٔ طبقاتی را هم دربطن خود دارد ، اما هژمونی مارکسیستی اصولا برطبق تئوریهای خشک و منجمد خویش، خواهان برپایی یک مبارزهٔ طبقاتی صرف است وکلیهٔ تحلیل‌ها و بررسی‌های خویش را از مسائل گوناگون ، درکادراین بینش ضد طبقاتی صورت‌میدهد ولذاستگه در نهایت ، قادر به پیش بینی و حل بسیاری از معضلات مبارزه نخواهد شد و با عملکردهای خویش مبارزهٔاصیل و فوق طبقاتی خلق کرد را به انحراف خواهد کشاند . برای‌درک این مسئله لازمست که اولا به تفاوتهای مبارزهٔ فوق طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی پی‌ببریم و سپس ببینیم که خلق‌کرد چگونه از همان آغاز به‌مبارزهٔ خویش‌رنگ فوق طبقاتی بخشیده و درمسیر این مبارزه، چگونه هژمونی مارکسیستی با ایدهٔ ضد طبقاتی پدید آمده و خود را در پیشاپیش خلق کرد قرار داده است . و بالاخره ، چگونه است که این هژمونی درنهایت ، مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد را به انحراف میکشاند و اثرات زیانبار آن چیست ؟

الف ــ مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد ، بستر زایش هژمونی .

ویژگی عمدهٔ مبارزهٔ طبقاتی‌آنست که برتضادکار ــ سرمایه بجای تضاد خلق ــ امپریالیسم تکیه دارد و بنابراین برای‌مبارزه با استثمار ، ایدئولوژی طبقاتی را مطرح میکند . اما مبارزهٔ فوق طبقاتی بر تضادخلق ــ امپریالیسم تکیه داردو در مبارزهٔ ضد ــ امپریالیستی ، ایدئولوژی ملی را که یا ناسیونالیسم است و یا مذهب ، مطرح میسازد . مبارزهٔ فوق طبقاتی دو صورت پیدا می‌کند . یکی آنکه مبارزهٔ طبقاتی و ضد استثماری را نیز دربطن خود دارد و دیگری آنکه صرفا بر مبارزهٔ ضد امپریالیستی تکیه میکند و تضاد کار ــ سرمایه را اصلا مطرح نمی‌نماید . در مبارزهٔ فوق طبقاتی‌که یک‌مبارزهٔ برونی وبادشمن خارجی‌است ،احتیاج به بسیج عمومی خلق اعم از کارگر و کارفرما و خرده بورژوازی مرفه‌وغیرمرفه‌و بورژوا ملی و کلاسیک وغیره است . اما درمبارزهٔ طبقاتی که یک مبارزهٔ درونی و با دشمن داخلی است ، تنها بسیج خلق استثمار شده در برابر استثمارگران داخلی نیاز هست . مثل‌بسیج پرولتاریا بر علیه سرمایه‌داری .

مبارزهٔ خلق کرد که از ابتدای شروعش یک مبارزهٔ فوق طبقاتی بودو براساس ناسیونالیسم کردیسم و تضاد شیعه و سنی شکل‌پیداکرده‌بود ، اصلاهیچ ربطی‌به‌هژمونی‌مارکسیستی‌نداشت. واقعهٔ سنندج که با سنهل‌انگاری صفدری (نمایندهٔ رهبر انقلاب در منطقه.) در زمینهٔ تخلیهٔ سیلوهای گندم آغاز شد ،در واقع نقطهٔ شروع مبارزات فوق طبقاتی خلق کرد با دولت‌مرکزی‌بود . در آن مرحله هنوز نه سخنی‌ازحزب دمکرات بمیان بود نه از کومه‌له‌ونه‌از چریکهای فدایی خلق . اینها گروههایی بودند که بعدها در مسیر مبارزهٔ خلق کرد سبز شدند و هژمونی مبارزه را بدست گرفتند . اینطور نبود که اینها از سالها پیش وارد گود شده باشند و امروز خلق کرد بدانها پیوسته باشد . بلکه‌درست برعکس ،این خلق‌کرد بود که ابتدا جنگ را آغاز نمود و برطبق ضرورتها و نیازهایی که حس میشد ، بعدها این گروهها آمدند و قدرت گرفتند و با سازماندهی و برنامه‌ریزیهای خود ، هژمونی خلق کرد را در مبارزهٔ فوق طبقاتی‌اش بدست گرفتند . زمینهٔ عینی نبرد توده‌ها را در کردستان ، ستمها و تبعیض‌های چندین و چند ساله‌ای تشکیل میداد که در طول سالیان دراز ، بروی روا رفته بود وامروز نیز تحت حکومت رژیم جدید ،نه‌تنها

خلق کرد...

رفع نمیشد بلکه تشدید هم میگشت. واما زمینهٔ ذهنی این نبرد را که قاعدتا میبایست همین گروههای پیشرو، از سالها قبل تدارک دیده و بوجود آورده باشند، در دوران کوتاه پس از انقلاب و توسط ارتجاع ـ لیبرالیسم تدارک دیده شد. ارتجاع، بکمک عوامل خویش در منطقه، شالودهٔ اولیهٔ آن را ریخت و لیبرالیسم نیز با سرکوبی نظامی و کشتار بیرحمانه توسط ارتش، آتش این نبرد را بیش از پیش شعله‌ور ساخت و در نهایت، تمامی خلق کرد را بر اساس انگیزه‌های نژادی و مذهبی، در یک صف متحد رو در روی دولت مرکزی قرار داد.

در این زمان که مبارزه آغاز گشت، هنوز هیچکدام از این گروههای پیشرو وجود نداشتند ـ کومه‌له که ماهها بعد وارد عملیات شد، حزب دمکرات هم که بواسطهٔ سازماندهی مختصرش و سوابق تاریخی مبارزاتش، از یک انسجام اولیه برخوردار بود و توانست پس از گذشت یکی دو ماه از مبارزه، وارد صحنه شود، بیش از آنچه که توسط عملکردهای خودش در دل توده‌ها جای گیرد و در صف مقدم مبارزهٔ آنان وارد شود، توسط تبلیغات سرسام‌آور و هیاهوهای گیج کنندهٔ دولت مرکزی، بزرگ شد و توده‌های کرد را بسوی خود جلب نمود. بدون شک اگر این تبلیغات سوء دولت مرکزی برعلیه حزب دمکرات صورت نمیگرفت، این حزب اینچنین پیشرفت نمیکرد و بزرگ نمیشد. چریکهای فدائی هم که اصلا در منطقه حضور نداشتند و پس از آنکه مبارزهٔ خلق کرد شروع شد و اینها هم متوجه شدند که در تحت حکومت فعلی هیچ پایگاه و سرپناهی برایشان نیست، به این نتیجه رسیدند که رژیم کنونی درحال پیشروی بسوی استبداد است و اگر بتوان در مناطق اقلیت نشین، آتش جنگ و آشوب را دامن زد، این پیشروی بعلت تزلزل و عدم ثبات داخلی، بسیار کند و بطئی خواهد شد. این بود که پس از این تحلیل، کردستان را مناسبترین زمینه برای انجام مقصود خویش یافتند و با روبنهٔ خویش را بسته و بدانسو روان شدند.

به این ترتیب، این مسئله کاملا روشن و واضح است که مبارزهٔ خلق کرد بود که هژمونی را پدید آورد، نه اینکه هژمونی، مبارزهٔ خلق کرد را. بعبارت دیگر، نبرد کردستان یک دوران تکوین و پیدایش دارد و یک دوران استمرار و ادامه. در دوران اول، تنها و تنها خلق کرد حضور دارد. اما در دوران دوم است که هژمونی مارکسیستی نیز پدید میآید و در راس مبارزه قرار میگیرد. این گروهها و بسیاری گروههای کوچکتر نظیر پیکار و اشرف دهقان وغیره، وقتی که جنگ کردستان آغاز گشت، آن را بستر مناسبی برای رشد خویش یافتند و همگی به آن خط شتافتند تا راهی برای بالا کشیدن و راهیابی خود به خط اول هژمونی خلق کرد بیابند. دراین زمینه دمکرات و کومه‌له و چریکهای فدایی موفق‌تر از همه بودند و توانستند با جمع شدن گرد عزالدین حسینی و استفاده از موضع انفعالی و پایگاه عظیم توده‌ای و قدرت معنوی غیر قابل انکارش بر روی توده‌های کرد، بسرعت شروع به رشد کنند و پایگاه توده‌ای شان را تقویت بخشند، تا اینکه سرانجام، بستر اتحاد و همبستگی این هژمونی نامتجانس، در "هیئت نمایندگی خلق کرد" به سرپرستی عزالدین حسینی تبلور یافت و آنها توانستند که با راه یافتن به این هیئت، خود را در صف مقدم هژمونی خلق کرد وارد سازند. بنابراین، هژمونی خلق کرد، چه در شاخه‌های فرعی‌اش و چه در شاخهٔ اصلی‌اش، بر مبارزهٔ خلق کرد تاخر دارد و در بستر رشد آن، بوجود آمده و رشد یافته است.

ب ـ مبارزهٔ طبقاتی هژمونی، در مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد حل میشود.

اما نکتهٔ مهمی که دراینجا مطرح است این است که آنچنانکه گفتیم، مبارزهٔ خلق کرد، یک مبارزهٔ فوق طبقاتی است که بر اساس ملیت گرایی و تعصبات شدید مذهبی (کرد بر علیه فارس، و سنی برعلیه شیعه) شکل گرفت و خواسته‌های طبقاتی آنان نیز در دل همین شعارهای ناسیونالیستی شان مطرح میشد. اما هژمونی مارکسیستی که در استمرار مبارزه بوجود آمد، بر اساس تئوریهای خویش بیش از همه بر مبارزهٔ طبقاتی تکیه داشت و این، با خصلت فوق طبقاتی مبارزه خلق کرد، در تضاد واقع میشد. ولی اینان بی‌توجه به این تضاد، خود را در این مبارزه حل کردند و در آن ایزوله شدند. شعار عزالدین حسینی این بود که من، قبل از آنکه مسلمان باشم، کرد هستم. کردیت، مسلمانی، اینها پایه‌های اصلی اعتقاد عمومی خلق کرد را تشکیل میدهد و در اینجا بخوبی مشخص است که دیدگاههای فوق طبقاتی (کردیت، مسلمانی یا نژاد و مذهب) بر دیدگاه طبقاتی (یعنی سوسیالیسم) تقدم دارد. آنچه میتواند توده‌های کرد را برای رسیدن به سوسیالیسم متحد سازد، ناسیونالیسم کردیسم و مذهب تسنن است. بعبارت دیگر، آنچه میتواند به مبارزهٔ طبقاتی آنان معنا ببخشد، مبارزهٔ فوق طبقاتی شان است. درحالیکه هژمونی مارکسیستی برطبق دیدگاه ماتریالیستی و سوسیالیستی‌اش، اولا مذهب را بشدت نفی میکند و ثانیا ایدئولوژی طبقاتی را دربرابر ایدئولوژی ملی عمده می‌کند. اما با این وجود می‌بینیم که بخصوص گروههایی مثل حزب دمکرات و کومه‌له، عملا ناسیونالیسم کردیسم (ایدئولوژی ملی) را بر مبارزهٔ طبقاتی برتری می‌بخشند* و حتی گروههای دیگری مثل چریکهای فدایی خلق و نیز شاخهٔ اشرف دهقان و همچنین سازمان پیکار هم در این مبارزهٔ فوق طبقاتی مستحیل میگردند.

علت اصلی این مسئله که در حقیقت تعبیری بجز "تضاد بین عقیده و عمل" نمی‌توان برای آن آورد، این است که بطور کلی گروههای مارکسیستی بعلت اصالتی که به عمل میدهند وحتی

---

* ـ اسامی این گروهها خود مبین این مسئله میباشد. حزب دمکرات کردستان. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له).

خلق کرد...

آن را تصحیح کنندهٔ عقیده هم میدانند، همواره هر کدامشان یک ضابطهٔ ذهنی دارند ،که در تئوریهای مکتبی‌شان نمود مییابد و یک رابطهٔ عینی‌که عملکردشان را در شرایط و اوضاع مختلف شامل میشود. بین این ضابطه و رابطه نیز همیشه تضاد حاکم است زیرا که اینان نسبت به "عمل"، یک موضع انفعالی دارند و بسرعت تحت تاثیر شرایط، اوضاع و محیط‌های مختلف قرار می‌گیرند و میکوشند تا خود را و عقیدهٔ خود را یدک‌کش عملکردشان در شرایط و اوضاع مختلف، بنمایند *. اینها معتقدندکه صحت و سقم شناختهای انسان در عمل معلوم میگردد ولذا وقتی‌که وارد عمل میشوند و چیزی را می‌بینند که مخالف عقیده‌اش است قاعدتا میبایست عقیده‌شان را تغییر دهند. مثلا وقتی که وارد کردستان میشوند و می‌بینند مبارزهٔ خلق‌کرد قبل‌ازآنی که طبقاتی باشد، فوق طبقاتی است، و هر موفقیتی هم که بدست آورده در سایهٔ ایدئولوژی ملی‌اش بوده است، در نتیجه عملا از اعتقاد سابق خویش مبنی بر تقدم ایدئولوژی طبقاتی برایدئولوژی ملی دست می‌شویند، و هر چند که بازهم در اندیشه وتئوری به‌این امر معتقد میمانند، اما در عمل به‌این اعتقاد خویش پایبند نمی‌باشند. اینچنین استکه بین عقیده و عملکردشان تضاد ایجاد میشود وباز اینچنین است که می‌بینیم همهٔ آنها به نسبت و به تناسب اوضاع و احوالشان در مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد مستحیل شده‌اند، دمکرات بیش‌از همه، کومه‌له کمتر ازآن و چریکهای فدایی نیز بعد از آنها.

ازآنجاکه عزالدین حسینی به نمایندگی خلق کرد، معتقد به مبارزه طبقاتی در بطن مبارزهٔ فوق طبقاتی است، درنتیجه نیاز به برنامه‌های سوسیالیستی بی دارد تا بتواند در ظل نبرد با دولت‌مرکزی (دشمن عمده‌اش **)، فئودالیسم (دشمن اصلی) را هم در منطقه نابود کند. لذا ستکه چون در این زمینه هیچ طرح و برنامه‌ریزیی ندارد، دست نیازبه سوی ایدئولوژی‌طبقاتی گروههایی‌مثل کومه‌له دراز میکند تا بتواند بکمک آنها، مبارزهٔ طبقاتی‌اش را هم شکل دهد. اینجاست که ایدئولوژی طبقاتی هژمونی‌نیز در کنار ایدئولوژی ملی خلق کرد وارد صحنه‌میشود و کومه‌له به نمایندگی عزالدین حسینی و با پشتیبانی‌او، وارد روستاها میشود و اتحادیه‌های دهقانی ایجاد میکند و تلاشی‌در جهت‌نابودی فئودالیسم صورت میدهد. به این ترتیب، مبارزهٔ طبقاتی هژمونی نیز تنها زمانی بکار میآید که ضرورت مبارزهٔ فوق طبقاتی خلق کرد ایجاب نماید، در غیر اینصورت، این ایدئولوژی بتنهایی هیچ کاری نمی‌تواند صورت بدهد.

---

* ــ برای‌توضیح بیشتربه‌کتاب "مانیفست اسلامی" مراجعه شود.

** ــ تقسیم بندی تضاد عمده و اصلی در رابطه باپروسهٔ مبارزاتی خلق کرد و دولت مرکزی است و نباید با تضاد عمده (امپریالیسم) و ... اشتباه شود.

نکتهٔ مهمی‌که در پایان این بررسی میبایست بعنوان نتیجه‌گیری‌نهایی‌مطرح ساخت‌زیانی‌است که از این تضاد عقیده و عمل هژمونی، نصیب خلق‌کرد میشود. این هژمونی هرچندکه درعمل مبارزهٔ فوق طبقاتی رامی‌پذیرد، اما در اندیشه وتئوری، همواره بر عقیدهٔ سابق خویش پایبند است و تمام مسایل و جریانات راازدریچهٔ تضاد کار ــ سرمایه‌تحلیل‌و بررسی میکند. در این رابطه است که در تحلیلهای خویش از دولت مرکزی، یا آن را "فاشیسم" می‌پندارند و یا وابسته به امپریالیسم و یا مقولات دیگری ازاین دست. این تحلیل‌ها در نهایت باعث می‌شود تا آنها تضادعمدهٔ خویش را بجای امپریالیسم، دولت مرکزی بحساب آورند و تضادهای داخلی را بسود امپریالیسم بشدت رشد دهند. خلق کرد نیز ازآنجا که اینها را بعنوان هژمونی‌خویش در مبارزهٔ حق‌طلبانه‌اش‌پذیرفته، بناچار گام‌بگام پشت سر آنها خواهد رفت و دست آخر چنین خواهد شد که مبارزهٔ کردستان که میبایست الگو و نمونهٔ عالی مبارزهٔ اصولی ضدامپریالیستی برای تمامی خلقهای ایران باشد، بصورت‌بستر مناسبی برای رشد امپریالیسم درآید.

خلق کرد نباید فراموش‌کند که در مسیر مبارزه‌اش همواره باید امپریالیسم را دشمن عمده بداند و دولت مرکزی راا صلی، فراموش کردن این مسئله باعث خواهد گشت تا او ناخودآگاه دولت‌مرکزی رادرکنار امپریالیسم قرار دهد وتضاد کار ــ سرمایه را (که تضادی است با دولت مرکزی) برتر وارجح تر از تضاد خلق امپریالیسم بشمار آورد. خلق کرد میبایست در ادامهٔ مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی‌اش دست به تشکیل یک ارتش خلقی (البته نه تحت هژمونی مارکسیستی) بزند و به همهٔ خلقهای‌ایران نشان دهد که معنای واقعی ارتش خلقی چیست و با اینکار خود، عملا ثابت کند که چگونه میتوان با میلیتاریسم وابسته مبارزه کرد. خلق کرد باید با تشکیل شوراهای واقعی، با بوروکراتیک و نظام‌دیوان سالاری به مقابله برخیزد ونشان دهد که مبارزه با بوروکراتیسم به چه صورتی میباید باشد. اینچنین است‌که‌در کل، خلق کرد به تمامی خلقهای‌ایران‌نشان خواهدداد که یک مبارزهٔ اصولی ضد امپریالیستی چگونه‌میباید باشد.

خلق کردهمواره‌باید در نظر داشته باشد که تضاد خویش با دولت مرکزی را میبایست یک تضاد اصلی بحساب آورد و بکوشد تا آن‌را در کادر تضاد عمده با امپریالیسم حل نماید. اگر که خلق کرد در تحت هژمونی فعلی‌و بر همین روال کنونی، مبارزه‌اش‌را با دولت مرکزی ادامه دهد، چاره‌ای‌جز این نخواهد داشت که دولت مرکزی را نمایندهٔ امپریالیسم و وابسته به امپریالسم بحساب آورد و بالضروره اندیشهٔ استقلال و تجزیه طلبی به سرش بزند که بدون تردید اگر روزگاری این اندیشه عملی گردد، خلق کرد ناخودآگاه گام بلندی بسود امپریالیسم برداشته است که بهیچ روی قابل توجیه و جبران پذیر نخواهد بود.

خلق کرد...

۳ ــ خلق کرد چه هژمونی یی را باید برگزیند؟

مسئلهٔ دیگری که دراینجا مطرح میشود این استکه باوجود تمام این جریانات، اکنون خلق کرد میبایست تحت چه هژمونی یی و چگونه، مبارزهٔ خویش را ادامه دهد؟ در پاسخ این سئوال، ما دو برنامه را به صورت یک پیشنهاد ارائه میدهیم. یک برنامهٔ کوتاه مدت و یک برنامهٔ دراز مدت. آنچه مسلم است اینکه هژمونی خلق کرد میبایست یک هژمونی مذهبی باشد ودرغیر اینصورت هیچگونه موفقیتی بدست نخواهد آورد. هژمونی مذهبی نیز دو صورت پیدا میکند. یکی همانست که در مقالهٔ قبلی ونیز در کتاب مربوط به "خلق کرد ایران" مطرح ساختیم و گفتیم که عزالدین حسینی باید دست به یک کار انقلابی و اصولی بزند و روحانیت تسنن را متشکل ساخته و با انتشار اندیشه‌های تسنن محمدی نظیر سید قطب، محمد عبده، طه حسین وغیره زمینهٔ رشد افکار مذهبی را فراهم آورد و هژمونی را بجای گومله، به این روحانیت تشکل یافته، بدهد. این برنامهٔ کوتاه مدت است و اما برنامهٔ درازمدت این استکه خلق کرد امروز گمان نمی‌برد که اسلام حاکم شده است بلکه میپندارد که تشیع حاکم گشته و لذا تن به سازش با آن نمیدهد. لذا، برنامهٔ درازمدت آنست که گروههای مترقی مذهبی بکوشند تا با ارائهٔ اندیشه‌های مترقی تشیع علوی به خلق کرد، به آنها نشان دهند که در تحت هژمونی اینان، وحدت شیعه وسنی برقرار خواهد گشت درعین اینکه تخالف تشیع و تسنن نیز محفوظ خواهدبود* (برخلاف تشیع دگماتیسم حاکم که حتی وحدت شیعه و سنی راهم نمی‌تواند بپذیرد) در چنین صورتی استکه دردراز مدت، گروههای مترقی مذهبی شیعه خواهند توانست هژمونی خلق کرد را بدست گیرند و آن را در مسیر یک مبارزهٔ اصولی مکتبی ــ ضد امپریالیستی سمت دهند**.

۴ ــ دولت مرکزی و مبارزهٔ خلق کرد.

بعد دیگر مسئلهٔ کردستان در رابطه با جبههٔ خارجی یعنی دولت مرکزی است. آنچنانکه میدانیم هیئت حاکمه از دو جناح لیبرالیسم و ارتجاع تشکیل یافته است و گرچه تضادهایی بوسرکسب قدرت در بین آندووجوددارد، اما وقتی که بانیروهای مترقی و یا خلقها، مقابل قرار بگیرند این تضادشان فراموش میگردد. هرچند که هم ارتجاع وهم لیبرالیسم، تضاد عمده‌شان با نیروهای مترقی وخلقهای اقلیت است و تمام تلاششان را در این مسیر گذاشته‌اند که هر کدام تا آنجا که بتوانند، با کوبیدن اینان، پایه‌های قدرت خویش را تحکیم بخشند، اما در قبال مسئله‌ای مثل کردستان، هر کدام عکس‌العمل و واکنش متفاوتی از دیگری نشان میدهند.

جناح ارتجاعی که بواسطهٔ مشروعیتی که دارد توانسته در راه کسب قدرت، نهادهای انقلابی نظیر سپاه پاسداران و کمیته‌ها و جهاد سازندگی وغیره* را به چنگ گیرد، همواره بر آنست تا تضادش را با خلق کرد در یک صورت آنتاگونیسمی و آشتی‌ناپذیر حل‌کند. این مسئله اززمانی چهرهٔ خویش را علنا نشان داد که ارتجاع، بدنبال مسافرت طالقانی و برخی از سران ارتجاع مذهبی به کردستان، بشدت مخالفت خویش را با طرح شوراها درسنندج اعلام نمود و به انواع طریق کوشید تا از عملی گشتن شوراهای ایالتی و ولایتی که طلیعهٔ خودمختاری در مناطق اقلیت نشین بود جلوگیری کند. سرانجام هم با این مخالفتهای خویش بود که زمینهٔ شعله‌ور گشتن آتش جنگهای پایان ناپذیر کنونی را فراهم نمود و تضاد خویش را با خلق کرد، به حد آشتی‌ناپذیر رساند.

اینکه چرا ارتجاع بیش از لیبرالیسم خواهان دخالت نظامی در کردستان و برخورد قهرآمیز با خلق کرد است؟ به دو جا بازگشت میکند. اولا ارتجاع بعلت انحصارطلبی‌هایش حاضر نیست که از تمرکز قدرت در دست خویش صرفنظر کند و آن را به توده‌های مردم منتقل‌نماید تا آنها خود، در تعیین سرنوشت خویش مداخله نمایند. بهمین دلیل استکه هر عاملی و مانعی که بخواهد قدرت‌طلبی‌ها وانحصارگرائیهای او را محدودنماید، مغضوب وی واقع میشود. ثانیا ارتجاع بواسطهٔ آن بینش دگماتیسمی خویش یک کینهٔ عمیق وریشه‌داری نسبت به هژمونی مارکسیستی منطقه داردو به جنگ کردستان بچشم یک جهاد علیه کفرمینگرد. به این ترتیب استکه ارتجاع، یک تضاد با خود خلق کرد دارد که ریشه درانحصارگرائیها و قدرت طلبی‌هایش پیدا می‌کند ویک تضاد هم بانیروهای مارکسیستی مسلح در منطقه دارد که علاوه بر انحصارگرایی‌اش، ریشه در ضدیت مذهب دگماتیسمی‌اش با مارکسیسم هم دارد. بهاین دو دلیل استکه ارتجاع نمی‌تواند خواهان یک راه حل مسالمت آمیز برای مسئلهٔ کردستان باشد.

جناح لیبرالهای مذهبی، بعلت خوی ملیت گرائی و

---

* ــ تشیع و تسنن هر کدام در بستر زمان، به دو شاخهٔ متضاد بدل گشته‌اند، تشیع به تشیع علوی و صفوی و تسنن به تسنن محمدی و اموی، آن مذاهبی که به صورت "واقعی" تاکنون وجود داشته و مذهب توده‌های ماست، تشیع صفوی و تسنن، اموی است که با هم تخالف دارد و امکان وحدت هم ندارد. اما تشیع علوی و تسنن محمدی هر دو یکی است و جدا از هم نیست.

** ــ در مقالات آینده، پیشنهادات کامل خویش را درمورد راه حل مسئلهٔ کردستان ارائه خواهیم داد.

* ــ منظورما از نهادهای انقلابی آن نیست که این نهادها حقیقتا انقلابی باشند. بلکه ازآنجا که اینها نهادهایی هستند که پس ازانقلاب بوجود آمده‌اند و نسبت بهارتش و شهربانی و ژاندارمری، توده‌ای ترند و عناصر مردمی در آنها فراوانتر وجوددارند، ماآنها را نهادهای انقلابی می‌نامیم. وگرنه حقیقت امر آنست که سپاه پاسداران و جهادسازندگی و کمیته‌های محلی را در رابطه با آنچه که باید باشند، نمی‌توان انقلابی دانست.

خلق کرد ...

ناسیونالیستی‌شان ، بدین‌خاطر در کردستان می‌جنگند که‌بتوانند ازتجزیه کردستان از ایران جلوگیری کنند و تمامیت‌ارضی ایران را حفظ نمایند . ارتجاع در رابطه با دیدگاههای مذهبی اش خواهان آنست که یک کردستان مذهبی وغیر مارکسیستی‌وبدون دخالت و وجود مارکسیست‌ها وجودداشته باشد که در زیر چتر قدرت وی عمل کند .کردستان باهژمونی مارکسیستی‌بهیچ دردش نمی‌خورد و اصلا باید اینرا گفت که هیچ هژمونی یی بغیر از هژمونی روحانیت ، بدردش نمی‌خورد ، کما اینکه در بلوچستان شاهدیم که چه‌برخورددوستانه‌وصمیمانه‌ای با مولوی عبدالعزیز ، روحانی وابسته به رژیم سابق میکندتا بتواندازطریق وی ، هژمونی خودش را در آن منطقه بگارد . درحالیکه لیبرالیسم اساسا بر ملیت تکیه‌دارد (بخصوص‌از زمان مصدق که این ملیت‌گرایی‌رشد کرد) و به نبرد مسلحانهٔ کردستان‌با چشم دیگری می‌نگرد . بازتاب قهرآمیزی که ارتجاع نسبت به مسئلهٔ کردستان ازخود نشان داده است ، عکس‌العملی‌است در جهت نابودی هژمونی مارکسیستی ، اما واکنش قهرآمیز لیبرالیسم ، عکس‌العملی است در مقابل تجزیه طلبی .این‌به استقلال و ثبات ایران فکر میکند و آن ،به ثبات و قدرت خودش واسلام دگماتیسم‌ضد کمونیسم و ضد سوسیالیسم خودش میاندیشد . این استکه در راه حفظ این ثبات ، ارتجاع گاه حتی با فئودالهای محلی سازش میکند و به آنها اسلحه میدهدتا منافعش را در مناطق‌مختلف (مثل‌کردستان و بلوچستان) حفظ نمایند .

ازاین قبیل سازشها ،ارتجاع بسیار انجام داده است زیرا ملاک و معیار برایش‌منافع توده‌ها نیست ، بلکه موجودیت‌وثبات اسلام دگماتیسم و غالبیت هژمونی خودش‌است .

اما لیبرالیسم بخاطردید ناسیونالیستی‌اش ، در راه‌حفظ ثبات و استقلال‌کشور و جلوگیری از تجزیه‌طلبی ، به‌این حربه‌ها کمتر متوسل میشود و بیشتر بر نهادهایی مثل ارتش و ارگانهای مختلف نظامی ـ دولتی متمسک میگردد . لیبرالیسم بیش‌از هر چیز دیگری به‌ثبات‌مملکت فکرمیکند و میداند که آن‌اندیشه‌های لیبرالیستی‌اش تنها در ظل یک ثبات سیاسی در سطح کشور ، میتواند عملی گردد . در راه حفظ این ثبات است که اولا باید یک ارتش مستحکم و منسجم‌داشته باشد وثانیا باید اندیشه‌های استقلال طلبانه و یا اندیشه‌هایی را که ممکن است به استقلال طلبی بیانجامد ، محکوم و نابود سازد . بخاطراین دو دلیل استکه لیبرالیسم ارتش را وارد ماجرای کردستان میکند زیرا از یکسو میتواندروحیهٔ‌از دست‌رفتهٔ‌آن (در جریان انقلاب) را ، بدان بازگرداند و در صحنهٔ عمل ، نیروی آن را به آزمایش گذارده و بدان استحکام وانسجام ببخشد . واز سوی دیگر با سرکوب‌خلق‌کرد ،احتمال‌تجزیه‌طلبی‌واستقلال را منتفی‌گرداند .

به این ترتیب ارتجاع بخاطر آن به کردستان حمله میبرد که مارکسیستها را قلع و قمع کند و انحصارگرایی خویش را ارضاء نماید ، و مهمتر از اینها ، یک بسیج توده‌ای بدست‌آورد چرا که حیاتش همواره در گرو بسیج توده‌ها و اتفاق نظرشان در مسیر خواسته‌های‌اوست .امالیبرالیسم‌ازآن‌رو به کردستان هجوم‌میبرد که استقلال و تمامیت ارضی‌ایران‌را حفظ کند و ارتش را بمنظور برقراری ثبات درکل کشور ،منسجم‌نماید . بر همین اساس‌استکه کلا لیبرالیسم معتقد به سرکوب گام‌بگام است زیرا در ظل یک چنین‌سرکوب تدریجی ،ارتش میتواند شکل پیدا کند و استحکام از دست رفتهاش را باز یابد .اما ارتجاع معتقد به یک سرکوب دفعی و ناگهانی‌است زیرا آنچنان تضادش با مارکسیستهاوخلق کرد ، در اوج است که لحظه‌ای نمی‌تواند وجود آنها را تحمل نماید .

اما یک مسئله هست و آن اینکه اگرجنگ کردستان دربستر زمان استمرار یابد و دخالت نظامی دولت مرکزی در آنجا طول بکشد ، بدون شک ارتش دراثر مقابله با جنگهای پارتیزانی و چریکی ، متلاشی خواهدشدو دوام چندانی نخواهد آورد .این مسئله بیش‌از همه بزیان لیبرالیسم تمام‌خواهد شد زیرا نه‌تنها انسجام ارتشش بدست نیامده ، ثبات سیاسی‌اش را هم از دست داده است*. بدین‌خاطر تضاد لیبرالیسم با مسئلهٔ کردستان ، نمی‌تواند آشتی‌ناپذیر و آنتاگونیسمی باشد و اوناچاراست تا بالاخره در یک مقطعی به جنگ کردستان پایان دهد . اما تضاد ارتجاع با مسئله کردستان ، بخاطر آن ویژگیهایی که مطرح شد ، لاینحل و آنتاگونیسمی است و حتی اگر ارتش هم‌نابود شود و توان مقابله با جنگهای پارتیزانی را نیاورد ، ارتجاع داست از سپاه پاسداران برنخواهد داشت ، و خواهد کوشید تا با تعلیم و تقویت آن ، حتما مسئلهٔ کردستان را بسود آمال خویش حل نماید .

بنابراین از آنجا که هدف ارتجاع نابودی روحیهٔ مبارزه جویی در خلق کرد و نیز نابودی نیروهای مترقی است ،بعبارت دیگر ازآنجا که تضاد عمدهٔ ارتجاع نه با امپریالیسم بلکه با خلق‌های‌اقلیت و مبارز ، و نیز بانیروهای مترقی است ،درنتیجه ارتجاع بیشتر از لیبرالیسم‌خواهان دخالت نظامی در کردستان و برخورد خصمانه و آشتی ناپذیر با منافع توده‌هاست .درحالیکه لیبرالیسم می‌خواهد در کردستان ثبات بدست آورد و یک چنین برخورد آشتی‌ناپذیری امکان حصول این ثبات را عملا ناممکن خواهد ساخت .

والسلام .

*** ـ وهم‌چنین ، اقتصادش هم به ورشکستگی و نابودی کشیده خواهد شد زیرا که این جنگ مخارج گزاف و سرسام‌آوری راببارخواهد آورد که در دراز مدت ،اقتصاد مملکت را بنابودی می‌کشاند .**